

۲- در گذشته، هرکس مازندرانی می‌خواند اشعارش کم‌تر مازندرانی بود. از زمان نوجوانی از خود می‌پرسیدم چرا ما غزل نداریم؟ و گاه، بسیاری از اشعار خوانندگان، دوبیتی‌های فایز و باباطاهر و غیره است؟

از زمانی که توان سرودن را در خود احساس کردم به سرودن غزل و دوبیتی و مثنوی و دیگر قالب‌ها پرداختم. براین نیت نبودم که کسی را بخندانم یا محض تفاخر و تشخص بسرایم. در واقع نخست احساس نیاز بود - یعنی نیاز روانی خودم؛ زیرا با این زبان می‌اندیشیدم و با آن بزرگ شدم. با همین زبان بر سرگاوهارام لالایی خواندند، نازم را کشیدند و با من ارتباط داشتند؛ من هم با همین زبان برای پدر و مادر و عزیزانم شیرین‌زبانی می‌کردم. مزارع، شالی‌زارها، دشت، کوه، جنگل، درختان جنگل، رمه‌ی گوسفندان و گاوان، چشمه‌ها، جویبارها و رودها با همین زبان با من حرف می‌زدند و هنوز هم می‌زنند. واژه‌های این زبان برایم دفترها و کتاب‌هایند انباشته از معانی بسیار و گسترده‌ای از تصاویر و مضامین و محتوا، به وسعت سبزه‌جنگل‌ها و آبی آسمان و دریاها. این احساس، مرا در آغوش فرهنگی که در آن بزرگ شده‌ام عزیز نگه می‌دارد. می‌خواهم آنچه را به امانت گرفته‌ام بی‌کم و کاست - اگر توانستم - به آیندگان بسپارم، این کار را با عشق شروع کردم و به یاری خداوند بزرگ تا پایان عمر ادامه خواهم داد.

مازندرانی، دارای فرهنگی غنی و زبانی به نسبت قوی است. این فرهنگ پر مایه و زیبا، پاک و عاری از نقص است. به علت نداشتن ادبیات کتبی قابل توجه، مطالب نگفته و مضامین نهفته‌ی بسیار دارد. هر گوینده‌ای که در پهنه‌ی این فرهنگ گام بر می‌دارد، آثار نو، با مضامین بدیع می‌تواند خلق کند. متأسفانه سراینندگان عاشق و شیفته و دل‌باخته‌ی جوان ما از زبان خود اطلاع کافی ندارند و از ظرایف و نکات فرهنگی آن بی‌خبر هستند؛ این، به خاطر عدم توجه ما پدران مازندرانی است نه آنان. در این گونه آثار، فارسی‌زدگی در نحو و زبان و مضامین و محتوای شعری مشاهده می‌شود، در نتیجه خلاقیت و نوآوری کم‌تر، تقلید از زبان فارسی بیش‌تر است. سروده‌ها طوری است که انگار از زبان فارسی برگردانده شده است. عقیده دارم که یک سروده‌ی

## حجت‌الله حیدری سوادکوهی (حجت)

۱- در ۲۴ دی ماه ۱۳۳۱، در روستای نفت چال لفور شیرگاه سوادکوه به دنیا آمدم. دوره‌ی ابتدایی را در مدرسه گنج‌افروز شیرگاه و دوره‌ی دبیرستان را در سپهر شاهی (قائم‌شهر کنونی) گذراندم.

در سال ۱۳۴۹ در رشته‌ی آموزش ابتدایی - گروه جامعه‌شناسی فارغ‌التحصیل و بعد از سال‌ها معلمی در تهران و شهرهای مازندران، به سال ۱۳۷۰ بازنشسته شدم. سرودن به گویش مازندرانی را از زمان نوجوانی شروع کردم و همه‌ی قالب‌های شعری را تجربه کردم. تا کنون در ۳۰ وزن عروضی، در قالب‌های گوناگون قصیده، غزل، رباعی، امیری، دوبیتی، مستزاد و ... سرودم. علاوه بر این در قالب‌های نیمایی و کچکه سوت (پچکه سوت) یا شیوه‌ی هایکویی نیز آثار زیادی دارم. پچکه سوت را از جوانی می‌سرودم. به جز اشعار چاپ شده در مجله‌های فرهنگی و ادبی، بخشی از مقاله‌های چاپ شده‌ام عبارت‌اند از:

وزن دوبیتی‌های کنزالاسرار، در شناخت فرهنگ و ادب مازندران، فرهنگخانه‌ی مازندران، ۱۳۷۵، ص ۸۱.  
ردیف و قافیه و وزن در غزل‌های طالب آملی، اباختر یکم، ۱۳۷۵، ص ۸۱.  
وزن شعرهای مازندرانی، عروضی است، اباختر دوم، ۱۳۷۸، ص ۶۷.  
ایران، سرچشمه‌ی اوزان عروضی، اباختر سوم و چهارم، ۱۳۸۲، ص ۲۳۳.  
خسرو خونی، اباختر پنجم و ششم، ۱۳۸۲، ص ۲۵۹.  
کنزالاسرار، دیوان امیرپازواری؟!، امیر از دیدگاه پژوهشگران و منتقدان، جهانگیر نصری اشرفی - تیسپه اسدی، ۱۳۷۶، ص ۹۷.  
و ده‌ها مقاله‌ی دیگر. در ضمن، کتاب‌های «فرهنگ مازندرانی»، «فرهنگ مصدری»، «عروض با نگرشی به موسیقی»، «مثنوی طالبابا»، «مثنوی خر شیر»، «ترجیع‌بند شوسیه» و چند اثر دیگر را آماده‌ی چاپ دارم.

۴- اقدامات زیر می‌تواند از جمله‌ی اقدامات، در زنده نگه داشتن این زبان باشد:

- ۱- صحبت کردن با این زبان تاجایی که مقدور باشد.
- ۲- سرودن و نوشتن با این زبان، ترجمه از زبان‌های دیگر به این زبان.
- ۳- آموختن فرزندان خود و صحبت با آنان در خانه.
- ۴- تعیین رسم‌الخط و نوشتن با آن، بدون آوانگاری با خط غربی.
- ۵- تصویب چند واحد درسی از دوره‌ی راهنمایی تا دوره‌ی دانشگاه با عنوان مکالمه و متون و سرود.
- ۶- تصویب چند ساعت مکالمه با بچه‌های دوره‌ی آمادگی و دبستان.
- ۷- پی‌گیری و اعمال این نوع برنامه‌ها در صدا و سیما و سایر رسانه‌ها.

در این صورت به همت عاشقان و شیفتگان زبان مازندرانی، این زبان همچنان پا برجا و ماندگار خواهد بود. خوشبختانه با همه‌ی شاعران میان سال و بالاتر ارتباط نزدیک و صمیمانه دارم. طول عمر همه‌ی این عزیزان را آرزو می‌کنم. بسیاری از جوانان از راه لطف و محبت آثار خود را برای این جانب می‌خوانند و گاه نیز می‌فرستند. از صمیم قلب برای آنان آرزوی توفیق می‌کنم. امیدوارم در این راه، برای زنده نگه داشتن این زبان مؤید و موفق باشند. جالب است در میان جوانان کسانی را دیدم که فارسی می‌اندیشند اما مازندرانی می‌سرایند! اینان به یاری پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها دست به این مهم می‌زنند و چه خوب هم از عهده برمی‌آیند. تا این مشتاقان و عاشقان می‌سرایند زبان مازندرانی زنده می‌ماند.

ما در حال حرکت و ساختنیم. باید بپذیریم که از میراث پدری چیزی در خور توجه از ادبیات مازندرانی نداریم که اساس محکم ما باشد. بنابراین باید زمان خود را برای ساخت این زبان، زمان سامانیان انگاریم و سعی کنیم با آگاهی‌های بیش‌تر، بدون تقلید، بنیادی محکم و ساختمانی با معماری اصیل مازندرانی بنا نهیم تا شفافیت و زلالی و پاکی زبان و فرهنگ خود را منعکس کنیم. امیدوارم درباره‌ی کاربرد واژه‌ی «زبان» برای مازندرانی، بر من خرده نگیرند، زیرا مجال بحث در این گفتار نیست.

شعر

شعر: حجت‌الله حیدری سوادکومی

۸۵

مازندرانی بعد از ترجمه باید نشان دهد که پیام، مضمون، احساس و لطف و شور را از مازندرانی آورده است. نباید بر این باور باشیم که با آوردن چند واژه‌ی اصیل مازندرانی به سخن خود طراوت مازندرانی داده‌ایم. با توجه به آن چه گذشت، به همه‌ی آثاری که تا کنون پدید آمد به دیده‌ی اعتنا می‌نگرم و به همه‌ی سراینندگان گذشته و حال و آثار به دست آمده حرمت گذاشته، بر سر و چشم می‌نهم و نظرم مثبت و توأم با احترام است.

۳- این که فرهنگ‌ها به هم نزدیک می‌شوند و فاصله‌ها کمتر، مسأله‌ای قابل توجه و اعتناست. اما می‌شود در این روند صبغه‌ی فرهنگی خود را نیز از ناپودی رهانید. در هر شرایطی از زندگی انسانی، مسأله «من» بودن، حضور قوی دارد. انسان به این «من» معتقد و پای بند است، زیرا دست خلقت نیز این مهم را بی‌رنگ نکرده است. قوانین فیزیولوژیکی، تفاوت‌های ژنی آدم‌ها، تفاوت اثرات انگشت، مایعات بدن و موارد گوناگون مؤید این نکته است. علاوه بر این، صورت ظاهری، نام، نام پدر، اصلاً پدر، مادر، شهر و . . . دلیل تفاوت افراد انسانی از همدیگر است. یعنی امروز زبان و فرهنگ و حکومت و دین و ویژگی‌های فیزیولوژیکی، موجب تفاوت‌های انسانی می‌شود. و فردا اگر برخی از میان بروند باز عناصر تغییر دیده می‌شود. در این صورت نگه داشتن زبان دشوار نخواهد بود؛ هرچند با جهانی شدن ارتباطات دشوار می‌شود. با این همه می‌توانیم در پایین‌ترین سطح یا آخرین اقدام با آن بیان عواطف و افکار کنیم، بنویسیم و بسراییم.

امروز هم زبان ادیان با زبان مردم فرق دارد، اما مردم به هر دو توجه دارند و هر دو را در کنار هم حفظ کردند. علاوه بر زبان، فرهنگ، مذهب و ملیت خود را مجزا از هم حرمت می‌گذارند و مشکلی احساس نمی‌کنند. من تصور نمی‌کنم اگر مردم بخواهند، چنین مشکلی پیش آید؛ یعنی ارتباط فرهنگی جهانی، زبان مردم را کاملاً از میان بردارد. البته احتمال منزوی شدن و به کار نیامدن می‌رود؛ شاید این هم از خوشبینی من باشد، اما ممکن است. اگر ما با این زبان صحبت کنیم، بنویسیم و بسراییم از سرعت انزوای آن جلوگیری می‌کنیم.



### ای صواحی بونه

گفته مه ذهنِ جه، یور بورده قدیمایِ خشی

بُورده مه خاطرِ جا، اون همه آواز و سرود

گفته دیگه، مره خوئش دتی یه

«ترن» بلبل و برمه؟!

من کچه، برمه کچه؟!

دیگه اون ولگِ سما، خوئش وارِش

دَره لَسْ لَسْ شونه مه خاطرِ جا

دُپمه «لوشکا» مَلِجِ تک

مه نَفَس تازه، مه دل مَشْتِ امید

ناشْتَه فرقی مه پَلی، شو یا روز

وارشی، آفتابی

اون «تِرَن» پر بیه مه خوئش وسوت

مه دهنون بوی خدا دا، دل و جان بوی امید

بال و پَر بوی اناریجه و اوجی و زولنگ

منا غرسه، منا برمه؟!

«ترن» بلبل آ، بی خوئش ولال؟!

«ترن» بلبل آ، تنهایی و غم؟!

مگه مه دلِ خواسه؟

به خدا نَشْتَه شادی دَرُون

□□□

اسامن، سرخنه نیمه، کچه شومه، کچه دَرْمَه

دیگه اون محله کَش، گوی چمر هم ننه مه یاد

عمه و خاله یِ پُئونی دوسن بُورده

۱- ترن: از ارتفاعات جنگلِ غرب شیرکاه.

### پچکه سوت (۱)

مَشْتی جان

تِه بلاره، مه تار، درسُوژنه

دیاری، دس به کمرنِس، مره نیش

تن هاده، تش دکوشیم

maštijan

tebðlarð/ metelar / darsusðnð

diyari / dasbðkamðr / neš mðrð/ neš

tanhāde / taš / dakušim

مشهدی جان! قربانت کردم. گاؤ تالارم دارد می سوزد.<sup>۱</sup>

از دور، دست به کمرنایست و نگاه نکن.

کمک کن تا آتش را خاموش کنیم.

۱۳۳۶/۸/۶

### پچکه سوت (۲)

راه سَرِ دارْمه، من

هرکِه شه توره که تور دسه بَرُو

آتَا کَرَب گیرنه، مه تَن

rāhe / sare / darmð/ mðn

harke / še / turrð/ kð/ turdassðbazu

attā / karb / girnð/ me / tan

درختِ سر را هم

هرکس که تیرش را دسته زد

روی من آزمایش می کند

۱۳۳۹/۲/۷

۱- گاوتالار: جایی که در درون جنگل، از کار نگه داری می کنند.



tðreze / bðlbðl / ā / tanhāii / ǝ / qam  
 magð / me / del / xāssð?  
 bð / xðdā / neštñð / šādi / dazzon

□□□

asāmðñ / sðrxana / nimð / kðjð / šummð / kðjð / darmð  
 digð / oun / malðkaš / guye / ċemar / ham / nena / me / yād  
 ammð / ǝ / xālðye / pannuni / davassan / burdð  
 sinðpuš / bā / vðne / angðlbazð / pul  
 yā / mesle / nðqrð / kðlāye / dadðgðl  
 šðlšðlð šðlvāre / galon  
 te / gðmun / yur / šunð / me / xātere / jā  
 agðr / burð

ċi / asā / mundðñð / me / daiyðne / vesse  
 mðñ / ǝ / delsabzi / ǝ / tanhāii / ǝ / qam!  
 har / zammuni / kð / bðxāhi / še / kašð / dārmð / banār  
 dar / ǝ / difare / me / del / akse / me / yar  
 dele / piš / sðfrðye / sare / xahuni

majm'eh / majm'eh / ommid / ārdzu / jurajur  
 tebðlā / bannð / mðrð / besmellāh

□□□

می‌گفت، خوشی‌های گذشته از ذهنم بیرون رفت  
 آن همه ترانه و آواز نیز از خاطر من رفت  
 می‌گفت دیگر انگیزه‌ی خواندن در من نیست  
 بلبل ارتفاعات جنگلی غرب شیرگاه گریه کند؟  
 من کجا؟ گریه کجا؟

دیگر آن رقص برگ، آواز باران، انگار می‌خواهد آهسته آهسته از خاطر من  
 شود.

سینه پوش با ونه انگل بزه پول  
 یا مثل نقره کلای دده گل  
 شل شله شلوال گلون  
 ته گمون، یورشونه مه خاطر جاجا؟!  
 اگر بوره

چی اسا موندنه، مه دئین و سه؟!  
 من و دل سبزی و تنهایی و غم؟!  
 هر زمونی که بخوایی، شه کتسه دارمه بهار  
 در و دیفار مه دل، عکس مه یار  
 دل پیش سفره‌ی سر خواهونی  
 مَجمعه مَجمعه امید، آرزو جوراجور  
 ته بلا بَته مره، بسم‌الله...

بریده‌ای از یک منظومه

□□□

gðtð / me / zehnjð / yurburdð / qðdimāye / xaši  
 burdð / mexāterejā / ounhamð / ðvāz / ǝ / sorud  
 gðtð / digð / mðrð / xunðš / dðniyð  
 tðreze / bðlbðl / ǝ / bðrmð?!  
 mðñ / kðjð / bðrmð / kðjð?!  
 digð / oun / valgesðmā / xunðše / vārðš  
 darð / laslas / šunð / me / xātere / jā  
 daymð / luška / malðje / tak  
 me / nafas / tazð / me / del / mašte / omid  
 nāštð / farqi / me / pali / šu / yā / ruz  
 vārðši / āftābi  
 oun / tðrrez / pðr / bayð / me / xunðš / ǝ / sut  
 me / dahun / buye / xðdā / dā  
 bāl / ǝ / par / buye / anārjð / ǝ / oji / ǝ / zolðng  
 mðñā / qarsð / mðñā / bðrmð  
 tðreze / bðlbðl / ā / bixunðš / ǝ / lāl



## محمدصادق رئیسی

۱- در شهرستان نور به دنیا آمدم با شعر زندگی مشترک دارم. او به من فرمان می‌دهد، من او را می‌نویسم. «نامه‌هایی برای هیچ‌کس» نخستین مجموعه شعر فارسی‌ام در سال ۱۳۸۱ منتشر شد. ترجمه‌های دیگر از شعر جهان را هم در فکرشان هستم.

۲- انگیزه‌ی سرایش را همواره یک نوع نیاز شاید میل به جاودانه شدن ایجاد می‌کند، اما شعر بومی برای آنانی که صاحب دو «خانه‌ی وجود» اند، تنها در لحظاتی اتفاق می‌افتد که زبان از بیان مفاهیم در شکل رسمی باز می‌ماند و انسان به زبان مادری خود رجوع می‌کند؛ چرا که شعر بومی، این سرزمین نامکشوف، سرچشمه‌ی همیشگی ادبیات رسمی است.

۳- بی‌شک تا زمانی که بدین زبان تکلم می‌شود، ادبیات بومی هم رواج خواهد داشت. ادبیات پست مدرن نیز چیزی نیست جز بهره‌مندی از این آبشخور عظیم، ضمن این‌که جهانی‌ترین شاعران و نویسندگان از جمله گارسیا مارکزو، گارسیا لورکا، پایلونرودا و... از سرچشمه‌های غنی ادبیات و فرهنگ بومی تغذیه کرده‌اند. ادبیات بومی مازندران نیز هنوز به جهات مختلف ظرفیت‌های بسیار بالایی در خود نهفته دارد که هنوز بدان پرداخته نشده است.

۴- شعر بومی مازندران هنوز صاحب تاریخی نیست. به‌جز چند نام معتبر، هنوز از پیشینه و حیات تاریخی این نوع شعر، آگاهی چندانی نداریم. شاعران بعد از نیما هم پیش از آن‌که در رجعت رسیدن به «جوهر شعر» تلاش کنند. به سوی منظره سرایی‌های بی‌پایه و اساس برمبنای نوستالوژی‌های بیمارگونه روی آوردند. شعر محلی مازندران در دهه‌های اخیر دچار نوعی سانتامانتالیسم مضحک و بیمارگونه است که همه‌چیز را به بی‌راهه کشانده است.

من بر بالای درخت ملج در «لوشکا» بودم<sup>۱</sup>  
نفسم تازه بود و دلم سرشار امید  
شب برایم چون روز بود - روزهای آفتابی و بارانی برایم فرقی نداشت  
آواز و سرودم، پهنه‌ی «ترز» را پر می‌کرد  
دهانم بوی خدا می‌داد، دلم بوی امید و  
بال و پر بوی اناریجه و پونه و زولنگ.  
من و غصه؟ من و گریه؟  
لبلی «ترز» لال بماند؟ آواز نخواند و تنها پُرغم باشد - باور کردنی است؟  
مگر دلم می‌خواست؟!  
به خدا قسم! دزدان شادی نگذاشتند

□□□

حالا حواس ندارم که کجا می‌روم و کجا هستم.  
دیگر صدای گاو محل هم به خاطر نمی‌آید.  
آن چارقد بلند را که عمه و خاله به دوش می‌انداختن، از ذهنم رفت.  
به گمان تو، جلیقه‌ی نقره‌دوزی شده، کلاه نقره دوزی شده‌ی دده گل  
شلوار شلیته‌ی گلون، از خاطر می‌خواهد رفت؟  
اگر از خاطرم برود،

چه چیز بهانه‌ی ماندنم می‌شود؟  
نه، دل سرسبز و شاد من با غم و تنهایی دمساز نیست  
هر زمانی که بخواهی، بهار در آغوش دارم،  
بر در و دیوار دلم عکس یارم دیده می‌شود.  
در برابر دل، بر سفره‌ی عشق  
مجمعه مجمعه امید و آرزوهای رنگارنگ بر سفره چیدم  
فدایت شوم بفرمایید و کنار سفره بنشینید...

māhe / tāqelθ / še / gōrdn / angθmmθ ماه تاقله شه گردن انگمه  
šoye / šulā / še / tan شوی شولا شه تن  
hičkas / hθti هیچ کس هتی  
še / xθdtā / nθkuštθ شه خدتا نکوشته  
kθ / man که من ...

□□□

حلقه ماه برگردنم می آویزم  
شولای شب برتن  
هیچ کس چنین  
به قتل خود برنخاسته  
که من ...

□□□

māh ماه  
bēnēye / gate / xāxēr بنه ی گت خواخر  
har / šu هرشو  
sio / cādēre / mien سیو چادرمین  
še / kēcik / bērāre / late / sar شه کچیک برار ات سر  
asri / šannθ اثری شنه!

□□□

ماه  
خواهر بزرگ زمین  
هر شب  
میان چادر سیاه  
بر تابوت برادر کوچک خود  
می گرید!

اساس شعر

nā / batθmme نابتم  
lāl / bavvam لال بووم  
nā / batθmme نابتم  
kur کور...  
anne / tabri آنه تبری  
anne / bamθrdθtan آنه بمردتن  
me / cēs / vθ / guš / xunnθ مه چشم و گوش خونه.

□□□

نه می توانم  
لال شوم  
نه می توانم  
کور...

این همه شعر

این همه تن های مرده

چشم و گوشم را می خوانند!

□□□

māh ماه  
šedāq شه داغ  
ou / re / gθne او رگنه  
atte / āsmun / me اته آسمون مه  
te / cēs / le / vārne ته چشم ل وارنه.

□□□

ماه

داغش را

به آب می گوید

یک آسمان ابر

در چشم های تو می بارد

## اسدالله عمادی

۱- در سال ۱۳۳۱ در یکی از روستاهای دودانگه‌ی ساری به دنیا آمد. سه سال نخست دوره‌ی ابتدایی را در ده گذراند. بعد به قائم‌شهر کوچ کردند و دوران تحصیل را در آنجا گذراند. لیسانس ادبیات فارسی از دانشگاه تهران است.

عمادی، داستان بلند «گون‌های کوهی» و مجموعه داستان‌های به هم پیوسته‌ی «ستاره‌های خاکی» را در دوران دانش‌جویی منتشر کرد. در سال ۱۳۶۰ نخستین مجموعه شعرش را با عنوان «حماسه‌ی مادر میهن» انتشار داد که امکان‌پخش پیدا نکرد و در محدوده‌ای کوچک به دست این و آن رسید. بعد از سکوتی ده ساله، کتاب‌های «جهان‌بینی و زیبایی‌شناسی حافظ - ۱۳۷۰»، «شعر امروز مازندران - پژوهش و گزینش - ۱۳۷۱» و «بازخوانی تاریخ مازندران - ۷۱» را به چاپ رساند. دوباره به سرچشمه‌های ذهن و تخیل‌اش، شعر و داستان برگشت و در سال ۷۴، رمان، «خاطرات برای شیفتگان» و در سال ۷۶، مجموعه شعر «آواز ریشه‌ها» را منتشر نمود.

رمان بلند «روایه‌های ببر عاشق» که نوشتن آن سال‌ها طول کشید - و کتاب «افسانه‌های مردم مازندران» آخرین آثار انتشار یافته‌ی او هستند.

در این فاصله، دو کتاب آموزشی نیز با عنوان‌های «آموزش دستور زبان فارسی» و «مبانی زبان و دستور زبان فارسی» منتشر کرد. به جز کتاب‌های یاد شده در تألیف «ضرب‌المثل‌ها و کنایه‌های مازندرانی - جلد اول» و گاه‌نامه «فروردین - دفترهای اول و دوم» با عده‌ای از دوستان هم کاری داشت.

از عمادی به تازگی، کاست «پلنگ و لاله‌وا» (مجموعه اشعار مازندرانی)، با صدای شاعر و موسیقی احمد محسن‌پور، در اختیار علاقمندان قرار گرفت.

۲- انگیزه‌ی اصلی‌گرایش به فرهنگ و ادبیات بومی، بازگشت به مهر مادری است. به گمان من، این نوع بازگشت، وسوسه‌ی درونی همه‌ی هنرهاست؛ وسوسه‌ی بازگشت به طبیعت زادگاه، دوران معصومیت و خاطره‌های شیرین

کودکی - و وسوسه‌ی رسیدن به سرچشمه‌ی افسانه‌ها و تخیل سرزمین مادری.

۳- در این که با انفجار اطلاعات و چیرگی رسانه‌های همگانی، دهکده‌ی جهانی مک لوهان دارد به واقعیت می‌پیوندد، تردیدی نیست، اما جهانی شدن فرهنگ و اندیشه به معنی نابودی فرهنگ‌های بومی و منطقه‌ای نیست.

در تاریخ، تضاد کهنه و نو، بر مبنای رابطه‌ای قهرآلود و خونین است، اما این جدال در عرصه‌ی هنر و ادبیات، بر مبنای رابطه‌ای پارادوکسیکال می‌باشد؛ یعنی نو، کهنه را نفی می‌کند، اما به نابودی آن بر نمی‌خیزد.

در برآیند دیگر، با گسترش دانش هرمنوتیک، دوری از فرهنگ تک صدایی و چیرگی فرهنگ چند صدایی، یکی از ویژگی‌های مهم هزاره‌ی سوم خواهد بود. پس فرهنگ و ادبیات بومی نیز می‌تواند به هستی اجتماعی خود ادامه دهد، البته به این شرط که در نوشدن دم به دم خود را تازه کند - وگرنه در ایستایی خاموشی خواهد مرد.

۴- ادبیات بومی مازندران را با علاقه پیگیری می‌کنم و با اشعار بیش‌تر شاعران بومی‌سرا آشنا هستم - اما نسبت به شاعرانی که اشعارشان را گزینش کردم، ارادت بیش‌تری دارم.

شعر بومی مازندران، درگیر نوستالوژی بیمارگونه‌ای نسبت به فرهنگ کشاورزی است. تجدید حیات دیر هنگام شعر غیر آوازی مازندران، آن را از حرکت طبیعی‌اش باز داشته است. شعر بومی مازندران باید هم سو با حرکت بالنده‌ی شعر جهان به جلو برود، وگرنه با نسل تازه‌ای که داده‌های ذهنی‌اش متفاوت است، بیگانه می‌شود. البته، زبان مازندرانی، در حرکت تاریخی‌اش، با دشواری‌هایی روبه‌روست. بزرگ‌ترین دشواری زبان مازندرانی، شنیداری شدن آن است؛ یعنی، چیرگی شعر آوازی و فقدان استمرار تاریخی ادبیات مکتوب، این زبان را از حالت دیداری - شنیداری دور کرده و زبانی شنیداری کرده است. انتشار کاست شعر یکی از راه‌های برون رفت از این بحران است.

šunð /	شونه،
šunð /	شونه،
tā / bðpðrsð / āseqi	تا بپرسه، عاشقی،
sabzð /	سبزه،
siyo'ð /	سیوئه،
yā / bð / range / ābiye / dðryāye / ou'ð	یا به رنگِ آبی دریای اوئه
«māhtiti	«ماه تی تی!»
āseqi / lalðye / kuhð /	عاشقی، لاله‌ی کوهه
gah / sðrxð /	گاه سرخه،
gah / zardð	گاه زرده،
bivðfāei / ham / siyo'ð /	بی‌وفایی هم سیوئه
zðndðgi / gāhi / sðfidð	زندگی گاهی سفیده،
gāh / zardð	گاه زرده
titikāke / rang / ð / bu'ð	تی تی کاکِ رنگ و بوئه
āseqe / del / ham / kahu'ð	عاشقِ دل هم کهوئه»
māhtiti	ماه تی تی
vðne / bðrmð / vārðše / bu /	و نه برمه، وارش بو
vðne / xandð / aftābe / su	و نه خنده، افتابِ سو
zandð / laslas	زنده لس‌لس
miya / rð / pas	میاره پس
enð / me / kaš	انه مه کش

## māhtiti ماه تی تی

māhtiti	ماه تی تی
vðne / mi / vanušðye / bu	و نه می، و نوشه‌ی بو
vðne / çeš / asðle / lār / ð /	و نه چش، غسل لارو
vðne / xandð / tejðne / ou /	و نه خنده، تجن او
zandð / laslas /	زنده لس‌لس،
miyā / rð / pas	میاره پس
šunð / dariu	شونه دریو
šunð / višð	شونه ویشه
šunð / tā / rudxunðye / lu	شونه تا رودخونه‌ی لو
tā / bavinð / āftāb / rð	تا بوینه افتاب ره
«māhtiti	«ماه تی تی!»
dðnyā / cð / sardð /	دنیا چه سرده!
varf / ð / vā'ð /	ورف ووائه
yaxlulðk / ame / sðdā'ð /	یخ لولک امه صدائه
varge / harf / sarxiye / zaxmð	ورگِ حرف، سرخی زخمه
šāle / harf / hamð / daru'ð	شالِ حرف، همه، دروئه
dar baru	دربرو،
āftāb / te / çeše / su'ð	افتاب، ته چش سوئه»
mahtiti / rð / aseqihāl /	ماه تی تی ره، عاشقی حال،
varnð / ta / kuh /	ورنه تا کوه
varnð / ta / dašt /	ورنه تا دشت
vðne / lučð / xandðjð / mašt	و نه لوچه، خنده جه مَشْت





سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران  
۱۰۰

## گل گاوزبون

لاله، خنده‌ه  
خنده‌ی سرخ کوهه  
شقایق، شادی‌یه  
خاک حرمت و آبروئه  
سرخ گل، رقصه  
بلبل و ززم و پاپلی آرزوئه  
اما گل گاوزبون، حسرته،  
آهه  
پس نپرس که چرا مه دل، کهوئه!

lālā / xandā'ā  
xandāye / sarxe / kuhā  
šāqāyeq / šādiyā  
xāke / hormā / ā / ābru  
sārxāgal / raqsā

balbal / ā / zāzām / ā / pāppliye / ārzurā  
ammā / golgāvzābun / hasrātā  
āhā

pas / napārs / kā / čārā / medāl / kahu'ā

## گل گاو زبان

لاله، خنده‌ی سرخ کوه است  
شقایق، شادی است،  
آبرو و احترام خاک است  
گل سرخ، رقص است،  
آرزوی بلبل و زنبور و پروانه، رسیدن به اوست  
اما گل گاوزبان، حسرت و آه است  
پس نپرس که چرا دل من، کبود و غمگین است!

شعر  
شعر: اسدالله عمادی  
۹۹

## ماه تی تی / شکوفه‌ی ماه

ماه‌تی تی که موهایش بوی بنفشه دارد،  
چشم‌هایش به رنگ عسل لار است و  
خنده‌اش مثل آب تجن، جاری است،  
به آرامی، ابرها را پس می‌زند.  
به دریا می‌رود/به بیشه می‌رود/تالب رودخانه می‌رود/ تا آفتاب را ببیند  
ای شکوفه‌ی ماه!  
دنیا چه قدر سرد است!/ برف و باد است/ صدای ما، قندیل یخ است.  
حرف گرگ، بوی خون می‌دهد/ حرف شغال، همه دروغ است.  
بیا که آفتاب، روشنایی چشم‌های توست  
ماه تی تی را آهنگ عاشقی تا کوه و دشت می‌برد، در حالی که لبانش پر از  
خنده است. می‌رود و می‌رود تا ببیند عاشقی به چه رنگ است؟ سبز است یا  
سیاه است؟ یا به رنگ آبی دریاست؟  
ای شکوفه‌ی ماه! عاشقی مثل لاله‌ی کوه، گاهی سرخ و گاهی زرد است.  
بی‌وفایی هم سیاه است.  
زندگی گاهی سفید و گاهی زرد است/ به رنگ و بوی گل تی تی کاک است/  
دل عاشق هم کبود است.  
ماه تی تی، در حالی که گریه‌اش بوی باران دارد و خنده‌اش، نور آفتاب است  
اندک‌اندک، ابرها را پس می‌زند و به آغوشم می‌آید.

www.tabarestan.info  
نیرستان



### بنفشه

گل زنبق، کی به دنیا آمد  
 که بر روی برگ یاسمن، عشق خود را نوشته است؟!  
 کدام پرنده، عاشق گل مینا است  
 که خود را فراموش و نوشتن را رها کرده است؟  
 کدام چشمه، آرزومند گل نرگس است  
 که لبان گل پر از خنده می باشد؟!  
 کدام نسیم، گل گاوزبان را بو کرد  
 که تمام کوه و دشت، شیفته ی او شدند؟!  
 پس ای گل بنفشه، کی در گلبرگ های شکفته می شوم؟!

شعر  
 شعر: اسدالله عمادی  
 ۱۰۱

### ونوشه

گل زنبق، که دنیا بموئه  
 که یاسمن برگ رو، شه عشق ره بنوشته؟!  
 گل میناره، کدوم پرنده خوانه  
 که شه ره فراموش ها کرده و  
 شه مشق ره ننوشته؟!  
 گل نرگس ره کدوم چشمه آرزوها کرده  
 که ونه لوچه، خنده جه مشتته؟!  
 گل گاوزبون ره کدوم نرمه وا، بوها کرده  
 که ونه خواهون، تموم کوه و دشته؟!  
 پس که ته گلبرگ دله، وابومنه ای ونوشه؟!

vanuš

gole / zanbδq / ke / dδnyā / bδmu'δ

kδ / yāsmδne / barge / ru / še / ešqrδ / banvδštδ?!

gole / minā / rδ / kδdum / prδndδ / xānδ

kδ / še / rδ / fδramuš / hākδrdδ / δ /

še / mašq / rδ / nanvδštδ?!

gole / narges / rδ / kδdum / češmδ / ārδzu / hākδrdδ

kδ / vδne / lučδ / xandδ / jδ / maštδ

golgāvzabun / rδ / kδdum / narmδva / buhakδrdδ

kδ / vδne / xahun / tδmume / kuh / δ / daštδ

pas / ke / te / golbarga / dδlδ / vā / bumbδ/ay / vanušδ?!



## کریم الله قائمی

۱- کریم الله قائمی هستم، فرزند صفرعلی و طوبسا. در تاریخ ۱۳۱۸/۴/۶ خورشیدی در بالا جاده‌ی کردکوی متولد شدم و پس از اخذ دیپلم طبیعی و گذراندن دوره‌ی تربیت معلم در ۱۳۴۰/۷/۱۵ خورشیدی به استخدام آموزش و پرورش گرگان درآمدم. در سال‌های ۱۳۵۵ الی ۱۳۵۸ در کشور کویت به تدریس فرزندان ایرانیان مقیم آن‌جا مشغول بودم و در پاییز ۱۳۷۳ خورشیدی بازنشسته شدم. از بدو استخدام در زمینه‌های شعر و فرهنگ عامه کوشیده، یکی از چندتن پایه‌گذاران شعر نو نیمایی و سپید در استان بوده‌ام که در کتاب ماخ‌اولا به کوشش زینت نظری هم اشاره رفته است. نتیجه‌ی تلاش‌ها درباره‌ی ادبیات منجر به بیانیه‌ی شعر گفتاری از طرف اینجانب در دهه‌ی هفتاد شد که در کتاب زیلوی سادگی چاپ شده است. بیش از چهار دهه در راستای اعتلای شعر و ادبیات و فرهنگ عامه‌ی مردم استان‌های گلستان و مازندران کوشیده‌ام. امیدوارم نخایر جمع‌آوری شده را بتوانم در فرصت مناسب مانند بقیه‌ی آثارم تقدیم علاقه‌مندان نمایم.

### □ کتاب‌های چاپ شده:

- ۱- واژه‌نامه‌ی بزرگ تبری جلد ۱ (کارگروهی سال انتشار ۱۳۷۷ خورشیدی)
- ۲- سورم سرا (نگاهی به بالا جاده‌ی کردکوی) با همکاری جمشید قائمی، ناشر فکرت، سال ۱۳۷۸.
- ۳- ضرب‌المثل‌ها (زبان‌زدها) و کنایات مازندرانی جلد ۱، نشر اشاره، زمستان ۱۳۸۰ (کار گروهی فرهنگ خانه‌ی ساری)
- ۴- زیلوی سادگی، مجموعه شعر گفتار، همراه مانیفست شعری، انتشارات پدیده گرگان، ۱۳۸۱.

- ۵- فرهنگ واژگان تبری در ۵ جلد - ناشر احیا کتاب، سال ۱۳۸۲ (کارگروهی) بنده یکی از دو سرپرست و مؤلف قسمت استان گلستان بوده‌ام.
- ۶- نسیم جلدهای ۱ و ۲- از مجموعه گرگان‌شناسی با همکاری سیدمحمدکاظم مداح و عبدالناصر مهیمنی ۷۴-۷۵.
- ۷- نسیم جلدهای ۳ و ۴ و ۵ و ۶ از مجموعه گرگان‌شناسی که زیر نظر کریم الله قائمی، مداح مهیمنی بوده، هر جلد نویسنده‌ای جداگانه دارد.
- ۸- ترانه بهاری (دوبیتی تبری)، اثر محمدعلی هزارجریبی، به کوشش کریم‌الله قائمی، ۱۳۸۲، عشق دانش.
- ۹- چشمه‌ی ترانه (دوبیتی تبری)، اثر حسینعلی زمانی، به کوشش کریم‌الله قائمی، ۱۳۸۲، عشق دانش.
- ۱۰- چلّمه (خوشه)، اشعار گرگانی شاعران گرگان که مجوز آن گرفته شده.
- ۱۱- شکوه ترانه (دوبیتی تبری)، اثر محمدعلی هزارجریبی به کوشش کریم‌الله قائمی که مجوز آن گرفته شده.
- ۲- برای پیشرفت در هر رشته‌ای راه‌های متفاوت وجود دارد. گاه اتفاق می‌افتد که حتی راه‌های فرعی امن تر از راه‌های دیگر است. از این رو شاعر و نویسنده برای رسیدن به مقصود خویش شیوه‌ها و راه‌های متفاوتی را بر می‌گزیند و هر زمان که موقعیتی مناسب برای بیان افکار و اندیشه و هنرش پیش آید آن راه را انتخاب می‌کند و خود را یک بعدی حس نمی‌نماید. همان‌گونه که افکار و احساسات متفاوتند، زبان انسان‌ها نیز متفاوت است. هنرمندی که بتواند با زبان‌های مختلف هنرش را به دیگران ارائه دهد مسلماً هنرش برد کاری بیش‌تری پیدا می‌کند. کسی که توانایی قلمی و هنری دارد با زبان مادری بهتر می‌تواند هنرش را عرضه دارد. همان‌گونه که در راه‌های مختلف آسفالت، شوسه، کوهستانی و آبگیر، طرز راه رفتن انسان متفاوت است، برای رسیدن به مقصد، رهرو باید در موقعیت مناسب، خود را با شرایط

(بهار ترانه و شکوه ترانه) - حسینعلی زمانی (چشمه ترانه) - علی اصغر مهجوریان (تی تی مون) - عیسی حاجی کیانی (سجرو) - غلامرضا کبیری (تلاونگ تی تی ها) - محمدصادق رئیسی - قنبر یوسفی - علی کفشگر - فرهود جلالی (پارپیرار) - مهدی خطیر - اسداله عمادی - محمود جوادیان کوتنایی - جمشید قائمی - حجت‌اله حیدری - موسی قمی اوپلی - علی رضا حکمتی - صادق ربیعی - زنده‌یاد علی مسیب احسانی - روح‌الله مهدی پور عمرانی - علی اکبر مهجوریان - علی هاشمی چالوی - محسن مجیدزاده - مهدی فرزانه - محمد لطفی نوایی - احمد طیبی سیف‌کنی - حسن سلیمی عبدالملکی - ایرج اصغری - خانم زهرا ترخان - جهانبخش بناگر و خلاصه تمام شاعرانی که در نوج و اساشعر و غیره اشعاری را به چاپ رسانده‌اند. بر آیند من از شعر امروز مازندران و گلستان تبری زبان آنست که در این دو دهه شاعران فارسی‌سرای ما با علاقه‌ی بیش‌تری به تبری‌سرایی روی آورده‌اند و در شیوه‌های مختلف آن جرأت و جسارت به خرج می‌دهند. و اگر اعراق نباشد این رشد فزاینده در دو دهه‌ی دیگر به انسجامی کاملاً مستحکم و نو خواهد رسید. امروز می‌توانیم به دوستان شاعر بومی سرای‌مان افتخار کنیم که دلبستگی هنری خویش را در راستای حفظ هویت فرهنگی نشان داده‌اند.

و فوق دهد. در هنر به خصوص در سرودن شعر نیز شاعر توانمندی‌هایش را در قسمت‌های مختلف به کار می‌گیرد تا به مقصد نهایی خویش برسد. در چنین شکلی برای شاعر بومی‌سرا جای افتخار است که با توانمندی ویژه‌ای که دارد با زبان مردم خویش، احساسات هنری خود را بیان دارد و با بیش از چهار میلیون مردم تبری زبان رابطه برقرار کند. این موضوع را با کتاب «سورم سرا» که در آلمان، فرانسه، ایتالیا، انگلستان و چند ایالت آمریکا به دست علاقه‌مندان رسیده، سبب گرد آمدن عده‌ای در آن نقاط برای خواندن اشعار و مطالب تبری گردیده است به اثبات رسانده‌ام.

۳- الف: سرودن اشعار بومی و خواندن و ترویج آن‌ها و چاپ کتاب‌هایی در این زمینه، که چاپ این کتاب خود از آن موارد است می‌تواند در ترویج زبان و ادبیات بومی موثر باشد. به همین منظور بنده نیز با چاپ دو کتاب بومی بهار ترانه و شکوه ترانه از محمدعلی هزارجریبی و چشمه‌ی ترانه از حسینعلی زمانی در این راه قدم کوچکی برداشته‌ام.

ب: ارتباط داشتن شاعران بومی‌سرا و آگاه شدن از چند و چون کارهای‌شان و نیز جشنواره‌ها و شب شعرهایی به همین منظور که گاه‌گاه در این دو دهه انجام گرفته است.

ج: استفاده از اینترنت و سایت‌های کامپیوتری.

د: فعال شدن بومی‌سرایان با انگیزه پیشرفت هنری.

۴- از شعرای بومی‌سرای تبری زبان می‌توان از عده‌ای که با آن‌ها آشنا و یا اشعارشان را خوانده‌ام، نام برد. قبلاً از شاعرانی که از قلم افتاده‌اند پوزش می‌طلبم.

علی اعظم حیدری (آلاشتی) (گلیاره) - جهانگیر نصری اشرفی (امیری‌های نتوز) - جلیل قیصری (سولاردنی) - مرحوم علی مهدیان (پدیار...) - حسین بابانژاد افغان (کلارو) - سیدرحمت فاضلی کچبی (خلوت‌نشین) - محمدعلی هزارجریبی

### جلیل قیصری

۱- در روستای کوهستانی فیروزکلا علیا از توابع کجور به دنیا آمدم، جایی که فقر و تلاش و سادگی با هم گره خورده بودند. تلخی‌های بسیار و شیرینی اندک زندگی و دغدغه‌های پیدا و پنهان انسان و آزادی از من همان معجونی را ساخته‌اند که در شعرهایم می‌بینید. دفتر «سولاردنی» (به زبان مازنی) در سال ۱۳۷۰ به چاپ رسید و دفتر «از کنگ لوتا کومه‌های دور» (فارسی) در سال ۱۳۷۳. انتشار دفتر «اساشعر» (شعر نو مازنی با بیانیه و مقالات) در سال ۱۳۷۹ اتفاق افتاد و پس از آن دفتر فارسی «من و جهان در یک پیراهن» را در سال ۱۳۸۰ به طبع رساندم. دفتر مازنی «مه و منجور» تازه‌ترین اثری است که برای چاپ به نشر شلفین سپرده شد و در کار تدوین سروده‌های تازه‌ی پارسی‌ام هستم.

۲- اگر به قول منتقد نامدار و گمنام وطنی عبدالقاهر جرجانی زبان ما عین تفکرمان است و به گفته‌ی هایدگر تفکر مکالمه با خود می‌باشد و الفاظ و جمله‌ها تفکر بیرونی ما را تشکیل می‌دهند و یا به زعم وینگشتاین هستی چیزی جز گزاره‌های زبانی نیست، شکی نمی‌ماند که زبان و تجربه‌های بومی اساس هستی‌ام را تشکیل می‌دهند. چه انگیزه‌های بالاتر از این که با لالایی‌های تبری بالیدم و بعد با زبان بومی پیش دبستانی؛ با هر سنگ و ستاره و پرند و درخت به زبان بومی سخن گفتم و به حس و تفکر بومی‌شان تجربه کردم. دیگر این‌که اگر در لحظه جذبه خلوص شاعرانه هر یک از ما شاعر - کودکی، بیش نیستیم پس چه انگیزه‌ای بهتر و بالاتر از این برای سرایش شعر بومی.

(۱)

وارش که بیه وه جل و گل نکانده  
تش که بیره، گاه و کمل نکانده  
عاقل هرکه بو، وه حرف دل نکانده  
عاشق او نه که، عقله عمل نکانده

vārōš / kð / beyð / ve / jal / o / gel / nakāndø  
taš / kð / bayrð / kāh / ò / kamðl / nakāndø  
āqel / har / kð / bu / ve / harfe / del / nakāndø  
āseq / unð / kð / aqlð / amðl / nakāndø

باران که بیاید، به جنس پارچه و گل نگاه نمی‌کند  
برای آتش، ساقه‌ی خشک گندم و شالی فرقی نمی‌کند  
آدم عاقل به دنبال هوس دل نمی‌رود  
عاشق واقعی، به عقل پای بند نیست.

(۲)

افتاب روز، ام وسته شو بوی‌یه  
زالل او، ام وه، سرچ او بوی‌یه  
ألجو ألجو زنده، انه سیاهی  
مَسْکَ واری، تَن چه توتو بوی‌یه

aftābe / ruz / am / veste / šu / baviyð  
zðlāle / u / am / ve / sðrç / ou / haviyð  
aljualju zandð / enð / siyāhi  
masðk / vāri / tan / jð / toto / baviyð

روز آفتابی برای ما شب شده است  
آب زلال برای ما، کثیف شده است  
سیاهی به اطراف ما هجوم آورده  
مانند خار چسبان، به بدن ما چسبیده (آویزان است)



### اساس شعر

me / tanyāei /	مه تنیایی
nuj / hākōrdō / naymo'e	نوچ هاگردِه نیموئه
cardō / hādā'ō / naymo'e	چرده هادانه نیموئه
gel / hākōrdō / naymo'e	گل هاگردِه نیموئه
bār / henyštō / nōymo'e	بار هنیشته نیموئه
zardō zār / pa'yz me	زرد زار پیئیز مه
lōxte / zōmessen /	لخت زمسن
ozer / age / bazenōy / emmed	آزر آگه بزنی امد
sāl / ō / māh / bōime / bur / vume	سال و ماه بیمه بور وومه
te / baymo'ōn	ته بیموئن



تنهایی ام  
 جوانه زد نیامدی  
 برگ داد نیامدی  
 گل کرد نیامدی  
 به بار نشست نیامدی  
 پاییز زرد رو هستم -

زمستان برهنه

نسیم اگر بوزی امید  
 چرخه‌ی سال و ماه می‌شوم  
 آمدنت را

شعر: جلیل بصر  
 ۱۱۱

۳- می‌گویند و بر این پنداریم که جهانی‌ترین ادبیات، بومی‌ترین آن است که آثار اصیل هنری عصر حاضر دلیل روشنی بر این مدعاست چنان‌که همه ماجرای کتاب «صد سال تنهایی» در یک روستا می‌گذرد و در حوزه‌ی رقص و موسیقی هم امروزی‌ترین این هنرها از نخیره‌ها و چاشنی‌های بومی آسیا و آفریقا وام گرفته‌اند؛ برای مثال موسیقی فلامینگو حتی نامش از ترکیب دو کلمه فلاحیت و مینگو به معنای کولی یا کشاورز خانه به دوش ساخته شده است که این دو کلمه فارسی یا فارسی - عربی هستند.

پست مدرن هم که نوترین و روز آمدترین مقوله‌ی فلسفی - هنری است به هنرهای قومی - بومی جواز حضور می‌دهد. اگر ما زندرانی، زبان است و اگر ما دارای نخیره‌های غنی بومی هستیم می‌توانیم با گسترش آثار ادبی به زبان بومی، در این عصر مرگ زبان‌ها، به زنده نگاه داشتن این زبان کمک کنیم. کلمه و حضور زبان به خصوص حضور هنری آن به حضور رسانه‌ای آن می‌انجامد و در نهایت به احیاء و زنده نگاه داشتن آن.

۴- بیش‌تر شاعران بومی‌سرا را می‌شناسم و برای‌شان احترام قائلم. شعر بومی ما زندان که هنوز هم در بعضی از حوزه‌ها سعی دارد زیر سایه‌ی شبان - رمگی نشو و نما کند، خوشبختانه در دهه‌ی اخیر حضور نو و چشمگیری داشته است که «اساس‌عصر» تلنگر کاری و با شکوهی بود بر پیکر این شعر. اگر مبلغان منتقد نمای کهنه پرست و بعضی از شاعر نماهای محافل رسمی دست و زبان از سر این شعر بردارند به رشد طبیعی خود خواهد رسید.

dāg / angetəmθ / māhi / bairθm  
māhe / tanyāii / zaxmi / bave  
dariu / ye / qamirθ / beškeſse  
□□□

داگ اَنگتِه ماهی بئیرم  
ماه تنیایی زخمی بوه  
دریوی غمیره بشکسه

قلاب انداختم ماهی بگیرم  
تنهایی ماه زخمی شد  
بغض دریا شکست

□□□

nun / tašni / bamerdθ  
ow / vašni  
nowtθmθ / āxθr  
bθnθ'e āh / āsθmunθ / girnθ  
āsθmune āh / bθnθ / re  
□□□

نون تَشنی بمرده  
او وَشنی  
نوْتِمِه آخر  
بِنِه آه، آسْمونِه گِرْنِه  
آسْمونِ آه، بِنِه رِ  
نان تشنه مرد  
آب گرسنه  
نگفتم آخر  
آه زمین آسمان را می‌گیرد و  
آه آسمان زمین را

mejevθre / himθ / mθ  
asb / ame / češ / vārñθ / tirtir  
āvāz / ame / sar / vārñθ / turtur  
še / češe / di / bavimθ  
dθšmθne / kθle / taš  
□□□

منجورِ هیمه مه  
اسب امه چش وارنه تیر تیر  
آواز امه سر وارنه تور تور  
شه چش دی بویمه  
دشمن کله تش

□□□

هیمه‌ی تر سوزیم  
اسب از چشمانمان می‌بارد تیر تیر  
آواز از سرمان می‌بارد تبر تبر  
دود چشم خود شدیم  
آتش اجاق دشمن

□□□

tθlākθlθ / cāqu / xunnθ  
kurkalāj / qāhqāh  
tā/kθ / vu'θ  
hin / naxunθssθ / biangeme / mehmun  
□□□

تَلَاکَلِه چاقو خونِه  
کور کَلَاچ قاه قاه  
تا که ووئِه

هین نخوسینه بی‌انگم مهمون

خروس جوان چاقو می‌خواند  
کلاغ کور قاه قاه  
تا که باشد؟!  
این مهمان ناخوانده‌ی بی‌هنگام

این مهمان ناخوانده‌ی بی‌هنگام





م گل، م سبزه، م بلبل، م نوبهار/ ریکا/ م رو سیو ته ره بهشتمه انتظار، ریکا  
اگر نی‌یم بی‌مه بیرون، نداشتمه تقصیر/ ته جان جه بور، ناخش احوال بیه مه مار ریکا  
me / gol / me / sabze / me bōlbōl / me / nowbāhār / rikā  
me / ru siyo / terd / beheštmō / entatōzār / rikā  
agōr / niyambimō / birun / nedāšmō / taqsir  
te / jān / je / bur / nāxašahvāl / biya / me / mār / rikā

گل من! سبزه من! بلبل من! نوبهار من! ای پسر!

رویم سیاه که تو را منتظر گذاشتم، ای پسر!

اگر از خانه بیرون نیامدم، گناه نداشتم

دور از جان تو، مادرم حال خوشی نداشتم ای پسر!

۲- در طول این سال‌ها، سرایش شعر بومی مازندران را در قالب‌های دوبیتی،  
مثنوی، غزل، قصیده، شعر بلند، هم چنین تصنیف و ترانه ادامه دادم که بعضی  
از آن‌ها مثل «کوچ»، «قصه‌ی زندگی»، «حماسه‌ی مازیار»، «توبه» و... در  
حافظه‌ی جمعی ریشه کرد و با استقبال و پیروی شاعران بومی‌سرا، روبه‌رو  
شد.

تقریباً برای همه‌ی آهنگسازان مازندرانی تزییف و ترانه ساختم. تازگی‌ای  
که از نظر شکل و محتوا در اشعار بومی‌ام وجود داشت، بخصوص بهره‌گیری  
از تشبیهات و ضرب‌المثل‌های مازندرانی، سبب شد که با استقبال شنوندگان  
روبه‌رو شود و موجباتی را فراهم آورد که شعر مازندرانی در مجامع ادبی -  
فرهنگی خوانده شود و مقام و مرتبه‌ی شایسته‌ای را احراز نماید.

مجموعه‌ای از اشعار فارسی و مازندرانی و تصانیف و مقاله‌هایم را  
گردآوری نمودم که بخشی از آن در کتاب‌های «تالونگ‌تی‌ها و شکوفه‌های  
سحر» و «زمزمه‌هایی از شهر بی‌خزان من، ساری» منتشر شد.

## غلامرضا کبیری (سحر)

نام غلامرضا، شهرت کبیری، کارمند بازنشسته‌ی آموزش و پرورش  
مازندران در ساری هستم. بیش از نیم قرن است که با قافله‌ی شعرا و  
نویسندگان، همراهم و بیش‌تر از چهل و پنج سال است که بر شاخسار پر  
طراوت شعر بومی مازندران، زمزمه می‌کنم.

کار هنری و ادبی را با نوشتن نمایش‌نامه و سرودن شعرهای آهنگینی که  
در نمایش‌های فرهنگی به نام «پیش‌پرده» اجرا می‌شد، از سال ۱۳۱۸ یا ۱۳۱۹  
آغاز کردم. نخستین شعر به گویش بومی مازندران را در سال ۲۳ یا ۲۴  
سرودم که جنبه‌ی انتقادی داشت و آهنگین بود. این شعر در مجمع عمومی‌ای  
خوانده شد و بسیار مورد پسند قرار گرفت. ابراز علاقه و شور و شوق  
مازندرانی‌ها مرا بر آن داشت که سرایش شعر به زبان مازندرانی را به  
صورت جدی دنبال کنم و همراه با شعر فارسی و نوشتن مقاله که بیش‌تر در  
روزنامه‌های محلی و مدتی در مجله‌ی «امید ایران» چاپ می‌شد، به سرایش  
اشعار بومی نیز پردازم.

نخستین غزلی را که به زبان مازندرانی سرودم و شاید تا آن زمان، به  
این سبک و سیاق سروده نشده بود، «ریکا» نام داشت که در سال نامه‌ی  
فرهنگ مازندران چاپ شد و مورد استقبال همگانی قرار گرفت. زمان سرایش  
این شعر به سال ۱۳۴۰ بود.



۳- دگرگونی‌هایی که در همه‌ی شئون زندگی، بر مبنای ضرورت زمانه، به وجود می‌آید و زیر ساخت و روبنای جامعه را دگرگون می‌کند، نمی‌تواند در دگرگونی ادبیات و شعر، بی‌تاثیر باشد. بنابراین شعر بومی نمی‌تواند برای همیشه در حصاری بسته محصور بماند. چون در گذر از زمان، هم شنوندگان، ذوق‌شان تعالی می‌گیرد هم شاعران قریحه‌شان سرشارتر و پربارتر می‌شود.

۴- در شعر بومی مازندران، به شعر سپید برنخورده‌ام. به عقیده‌ی من در گویش ساده، بی‌آلایش و شفاف مازندرانی چنین پدیده‌ای نمی‌تواند ظهور کند اما در زمینه‌ی شعر کلاسیک، سروده‌هایی دیده می‌شود که ادبیات منطقه را درخشان جلوه می‌دهد. شعرای نامدار مازندرانی، مثل کیوس گوران، حجت حیدری، محمود جوادیان کوتناپی، اسدالله عمادی و مهندس کاظمی بی‌تردید از قافله سالاران این تغییر و تحول هستند. اگر از شاعران جوان نام نبردم، به این دلیل است که به آثارشان دسترسی ندارم؛ با این همه، از نمونه‌هایی که در گوشه و کنار، در محافل ادبی مازندران خوانده می‌شود، چنین برداشت می‌شود که شعر بومی امروز مازندران، پربارتر به راه خود ادامه می‌دهد و یقین دارم که با تلاش آنان شعر بومی مازندران در پهنه‌ی کشور، درخششی تازه خواهد داشت. امید که شعر این سرزمین سرسبز و زیبا، راهی به سوی گلزار شعر و ادب جهان بگشاید و ذوق‌های لطیف و حساس را از مستی عشق و احساس سرشار سازد.

### شمالی

شمالی هستمه، بشنو، مِ دَسِ چِ وارِش پُوره  
بُویِ مِ چشمِ دله، عکسِ دشت و جنگل و کوه ره  
مِ دَلِ رَیشِ دِن، کایر و وجین نشونی  
مِ دَس و لینگِ گَن، قصه‌ی نِشا و درو ره  
مِ پیشِ روئه خزر، پشتِ سرمِ کوهِ دماوند  
مِ راس و چپ ره هارش، کاله و کتول و لپوره  
میا هوا، مه پزائه، پئیز ماه و زمستون  
بهار شوره، و نَزَمِ جم، گیرمبه دَس و ضوره  
پرسته، سبزه و سبزی چِ این جه، ویشترِ فصلا  
مِ غم ره، شُرته زمونی که ویمبه چشمه‌ی اوره  
بَتومبه تا بکشم، در زمون ره، شوئه باهاری  
به شرط این که دَوَندم، چشِ شکوفه‌ی سوره  
اگر که خالی یه مِ دَس، دله مِ فایده‌ی دریا  
دلایِ پاره‌ی خلق وه، کمبه کارِ رفوره  
کیکایِ پنبه جه، دمه رفاقِ خانه ره زینت  
اتاق و رمه، گلِ جا، شلالِ گندم و چوره  
مِ راه و رسم، همه یک رنگی هس و صدق و صداقت  
خله همین وه بَد دارمه، مردمونِ درو ره  
شِ جان ره دمه، مِ سَرِ مَنزل، امنِ امنِ بمونده  
سازمیه تورکله و دَس چوجه، کارِ عدوره  
بُیو اما هَم ونگِ دِئیی، چون برارمی هَم جم  
«سَحَر» ره، حَش بوئه دل، اشنونه تا نومِ بَبوره



پیش رویم خزر و پشت سرم کوه دماوند است / به راست و چپم بنگر که  
 زمین سخت و کوهستان و زمین آب گرفته است  
 هوای ابری در پاییز و زمستان، همزاد من است / در بهار با شب‌نم و مه، وضو  
 می‌گیرم  
 این‌جا بیش‌تر فصل‌ها از سبزه و سبزی پر است / درد و غم وقتی که به آب  
 چشمه می‌نگرم، از من دور می‌شود  
 می‌توانم در شب بهاری، در سوزن نخ بکشم / به این شرط که در پناه روشنی  
 شکوفه باشم  
 دستم تهی است، اما دلم به وسعت دریاست / برای دل‌های پاره‌ی خلق کار رفو  
 را انجام می‌دهم  
 با غوزه‌ی پنبه، سکوی خانه را زینت می‌دهم / و شلال گندم و جو را به جای  
 گل به اتاق می‌برم  
 راه و رسم من، یکرنگی و راستی و درستی است / برای همین از مردم دور و  
 وریاکار بسیار متنفرم  
 جانم را می‌دهم که خانه و مسکن من امن بماند / با تیر کوچک و چوب  
 دستی کار دشمن را می‌سازم  
 ما یکدیگر را «ببو» صدا می‌زنیم، چون با هم برداریم / «سخر» خوش حال و  
 خوش دل می‌شود، وقتی نام «ببو» را می‌شنود

شعر  
 شعر: غلامرضا کبیری  
 ۱۱۹

šemāli / hastmθ/ bθšno / me / das / je / varθše / burθ  
 bavīn / me / čēšme / dθlθ/ akse / dašt / θ / jangθl / θ / kuh / rθ  
 me / delzaneš / denθn / cāyer / θ / vθjīn / nθšuni  
 me/dass/θ/ling/gonθn/qessθye/nθša/θ/dθro / rθ  
 me / piše / ru'θ/ xazθr / paštesar / me / kuhe / dθmavand  
 me / rās / θ / čap / rθ/ hārθš / kālθ/ θ / katul / θ / lapurθ  
 miyā / hθvā / me / pezā'θ/ pθiizmāh / θ / zθmθ'ston  
 bāhār / ševrθ/ θ / nezm / jθm / girθmbθ/ das / vθzu / rθ  
 parθssθ/ sabzθ/ θ / sabzi / jθ/ injθ/ vištθre / faslā  
 me / qam / rθ/ šornθ/ zamuni / kθ/ vimbθ/ čēšmθ/ ye / ou / rθ  
 batumbθ/ tā / bakšθm / darzθmon / rθ/ šo'e / bāhāri  
 bθ/ šarte / inkθ/ davθndθm / čēše / šθkufθye / su / rθ  
 agθr / kθ/ xāliyθ/ me / das / delθ/ me / faydθye / dθryā  
 delāye / pārθye / xalq / ve / kθmbθ/ kāre / rθfu / rθ  
 kikāye / panbθ/ jθ/ dembθ/ refāqe / xānθ/ rθ/ zinat  
 atāq / varmθ/ gole / jā / šelāle / gandθmo / jo / rθ  
 me / rāh / θ / rasm / hamθ/ yθkrangi / hassθ / o / sedq / o / sθdaqat  
 xθle / hamin / vθ/ baddārmθ/ mardθmone / dθru / rθ  
 še / jan / rθ/ dembθ/ me / sarmazθl / amne / amn / bθmondθ  
 sāzθmbθ/ turkθlθ/ θ / dassθču / jθ/ kāre / adu / rθ  
 babu / amā / hamθ/ vangdembi / čon / bθrārmi / ham / jθm  
 ((sahar)) / rθ/xoš / bunθ/ del / ašnonθ/ tā / nume / babu / rθ

اهل شمال هستم، از دست من بوی باران را بشنو / در درون چشم، عکس  
 دشت و جنگل و کوه را تماشا کن  
 تپش‌های قلب من از هم کاری و وجین نشانی می‌دهند / دست و پای من،  
 داستان نشاء و درو را باز می‌گویند



صفحه‌ای داشت که نام مبارک نگارنده‌اش را به صدر بنشانند... و چه ایرادی داشت؟ مژد میرزایی‌مان را می‌گرفتیم!! و فرصت به تعارف بعد از انقلاب رمقی داد و رونقی به کار که استمرار در همکاری با مطبوعات محلی است و کار بر روی گویش بومی که حاصلش انتشار دو کاست از سروده‌های مازنی به همت فرهنگخانه مازندران است و پشته‌ای به عشق نبشته که اذن انتشارش نمی‌دهند!! گفتم که، فرصتی را (تعارف) ما کردند و ما (جدی‌اش) گرفتیم!!!

۲- من شعر را تجلی یک پیام می‌دانم که به عاشقانه و صادقانه‌ترین وجه ظهور پیدا می‌کند. این پیام که برخی (وحی) و برخی پشت‌سر وحی‌اش می‌شناسند، آیا نباید به مخاطبش برسد؟ من مخاطبینم را از جماعتی دردمند می‌شناسم که جمعی‌شان در دیار من جمع‌اند. من زبان و گویش خودشان را از این رو برای این پیام انتخاب کردم که راهیابی به حضور عزیزشان میسرش بشود. گویش‌ها همانند زبان به غنای معانی خاص و پر رمز و رازی‌اند که به زبان دیگری معنا نمی‌دهند! حال اگر این گویش، نغمه‌گون ادا شود - صدای قبول دل مخاطب را بدین نغمه بتوان شنید... و من چنین کردم و چنین شنیدم.

۳- و جهانی شدن... و جهانی شدن!! آری به ناگزیری فرار از انزوا و به الزام همراهی جهانی باید این جهانی شد اما ایضاً و به قهر اقبال به ادبیات این ارتباطات و الزاماتش است که حق داریم دلواپس مرگ فرهنگ‌های بومی باشیم که به ایام احتضارش سر می‌کنیم! یقین می‌دانم که به اشک و اندوه ما، بوم

شعر  
شعر: کیوس گوران  
۱۲۱

## کیوس گوران

۱- کارشناس هیدرولوژی و امور حریم و بستر رودخانه‌های کشور بودم که عمری به هماوایی زلال رود - پیش‌تر زلال البته - در خوزستان و لرستان و مازندران گذراندم که بیش‌ترین ایامش در همین مازندران بوده است.

در خرداد سال ۱۳۱۷ در اوریم سوادکوه متولد شدم که به یال سنگی‌اش همچنان سر ارادت می‌سایم. به کنار از شوق و ذوق سرایش و نگارش که برخی را است و ما را هم از آغاز بود - و مجالی به عرض وجود در محفل و میدانی نمی‌یافتیم و نمی‌دادند - از سال‌های ۳۸ و ۳۹ که قهر تحصیل و تلمذ و تلاش تدارک زندگی به تهران کشاند، پای به مطبوعات گشودیم که ابتدا در روزنامه اقتصادی بورس بود و به دنبالش از تحریریه روزنامه اطلاعات سر در آوردیم که خانه‌ی آخر در تهران ژرنال (اطلاعات انگلیسی) بود به محضر مرحوم دکتر بهره‌مند که سردبیرش می‌شناختیم. در این راه از راهنمایی‌های بزرگانی چون قاسم لاریبن - باستانی از روزنامه‌نگاران مازنی و اقتصادی‌نویس معروف روزنامه اطلاعات - مرحوم دکتر رحمتی مدیر مسؤول بورس - مرحوم مسعودی بهره‌جستم و از توصیه‌های دکتر نوشیروان کیهانی‌زاده - همین که (روزنامک) را در (شرق) کارسازی می‌کند.

در آن زمان هراس تعبیر به تلنگر به حوزه حکومت اعقاب کوروش هخامنشی را داشتیم که کمترین اتهام قرابت با (ناصرخان) بود که پدرم بود و معترض دائم به فریاد علیه حکومت وقت! تازه همین هول و هراس و حضور به احتیاط هم بارهایم به محضر محرمعلی‌خان، سانسورچی معروف کشاند و به توپ و تشر ارونقی کرمانی - سردبیر وقت اطلاعات هفتگی - که فلان قصه‌ی مرا مغایر مصالح مملکت شاهنشاهی می‌دانست! بگذریم...! و تا پیش از انقلاب به ویرایش و تنظیم و تدوین مطالبی سر می‌کردیم که به تعبیر ظریفی، مقدمه و مؤخره‌اش به قلم من بود و به تفضیل هم، اما در میانه یک دو

### آتَا درِیو برمه

آتَا درِیو برمه دارْمه، مره مَشْتَسَه نواجش<sup>۱</sup>  
 هولِ این دارْمه پوارم، جایِ اَثری خونِ بیِه چش<sup>۱</sup>  
 مه زلیخا ناره کنده، سنگِ دلِ پاره کنده  
 ویشه از داغ وِ خالی، نامِمال موندنه نامِش  
 بی و من کورْمه بهارِ، ساز و سرنای نفا<sup>۱</sup>  
 زمه سَر سَر تیناری، مثلِ بلبلِ دارْمه خوندش  
 مله گرد هَسَمه عاشق، تَسَه خوندْمیه شه سو<sup>۱</sup>  
 من اگه اینتی نُخوندَم، گیرنه عشقِ پکفا لِش  
 وقتی وَندنه مه تک، تا نخوندَم دلِ سو<sup>۱</sup>  
 دلِ ندارنه گمونم، بی‌درو هَسَنه ناخش!  
 دیمِ لِپاسه‌ی پشْتی، دارْمه مثلِ تَشِ اَنگشت  
 مره هاجیش نَره، تیْفون - مه بریم خنده ره‌نِش<sup>۱</sup>  
 کِمبِه دسمال، چشِ نَم، وَرْمه دفتر، دلِ غَم  
 تا که رِ هاپره شماجه، چشِ اَثری، دلِ وارِش...!

attā / dariu / bərmə/ dərmə/ mdrə/ maštastə/ ndvājəš  
 howle / in / dərmə/ bevārəm / jāye / asri / xun / beydə/ cēs  
 me / zeləyxā / nārə/ kəndə/ sange / dellə/ parə/ kəndə  
 višə/ az / daqe / ve / xāli / nā / meral / modəndə/ nē/ meš  
 bi / ve / mən / kurmə/ bəhārrə/ səz / ɔ / sərənāye / nəfārrə  
 zambə/ sarsar / tināri / mesle / bəlbəl / dərmə/ xundəš  
 maləgərd / hassəmə/ āseq / tesse / xundəmbə/ se / sudde

سرود ما سفره بر می‌چیند... دیگر نه یادی از (پتک) می‌ماند و پتک پتک<sup>۱</sup>  
 سرخ چنک<sup>۲</sup> بر روی حصار گاله پوش!!

۴- شاعران مازندرانی زبان را به (گروه) نمی‌شناسم! بیش از یک دهه است که  
 بخت بلند من به جمعی‌ام کشاند که عصرگاه دوشنبه‌ی شان به شعرخوانی  
 رونق می‌گیرد. در این جمع، مشخصاً با یکی دو بزرگوار آشنا شدم که هر از  
 گاهی زخمه به رباب گویش مازنی می‌زنند! البته در این اواخر فقدان شنوایی و  
 دو سه چندی دلیل دیگر باعث شد که توفیق ادامه حضور در این جمع را نیابم  
 و محروم شوم از صدای سخن عشق که از ایشان معزّز بر می‌آمد.

در شعر مازندرانی، شکل غالب، تعقیب همان دوبیتی‌هایی است که به  
 امیرپازواری نسبت داده‌اند و با مایه‌ای از عشق و حسرت و سختی روزگار!  
 این همه قصه‌های غصه‌ها را بازگو نکرده‌اند و نکرده‌ایم بهتر! وانگهی - مراد از  
 رویکرد به شعر مازندرانی این هم باید باشد که از تبدیل و فراموشی واژگان  
 ناب مازنی جلوگیری کنیم... واژگانی که این بنده سعی به دسترسی و  
 حفظشان دارم.

بنابراین، اگر محدودیت‌های یاد شده بخواهند همچنان باقی بمانند - که  
 امیدی به رفعشان نیست - امیدی هم به احیای ادبیات بومی نیست...!

۱- پونه وحشی.

۲- پاورچین پاورچین.

۳- سینه سرخ.

## علی‌اکبر مهجوریان نمار

۱- تاریخ تولد ۱۴ اردیبهشت ماه ۱۳۲۳، در روستای بیلاقی «نمار»، شهرستان آمل. تا کنون آثار زیر را منتشر کردم:

رمان «ایزابل فقیر من، تو یک عروسکی»، ۱۳۴۳، انتشارات امیرکبیر، آمل  
باورها و بازی‌های مردم آمل، ۱۳۷۴، نشر آگه، تهران.  
واژگان تبری در اشعار نیما ۱۳۸۱، نشر خاورزمین، تهران.

فرهنگ واژگان تبری (عضو گروه مؤلفان)، ۱۳۸۲ انتشارات احیاء کتاب تهران چاپ اشعار و مقاله‌ها در مجله‌های روشنفکر، آفتاب شرق دانشجو، گیله و نگاه‌نامه‌ی اباختر - و کتاب‌های «ری را» «در شناخت فرهنگ و ادب مازندران» «شعر امروز مازندران» و کتاب‌های دیگر.  
«یاریگری در فرهنگ عامیانه‌ی مردم مازندران» و «باورها و بازی مردم مازندران» را در دست چاپ دارم.

۲- در روستای «نمار» به دنیا آمدم؛ یکی از روستاهای بیلاقی محال «نمار ستاق» [= نیما رستاق] آمل و در همسایه‌گی «نور» و «یوش». کودکی‌هایم در کوچه پس کوچه‌های خاکی زادگاهم که درختان سبز سیب آن‌جا، دیوارهای کوتاه گلی حایل خانه‌ها را، می‌پوشاندند - گذشته است. قصه‌های جن و پری، افسانه‌های پهلوانان و اسطوره‌ها، در آن‌جا، به مبداءشان نزدیکتر بوده‌اند، و در لالایی شب‌های بی‌خوابی کودکی‌ام، مادرم از آنان می‌گفت و خوابم می‌برد. عطر ترانه‌های شفاهی مردم آن‌جا که در جریان کار و زحمت و امید و نومییدی و تلاش مردمان‌اش پدید آمده بودند، با بوی صخره‌ها و سرچشمه‌های رودخانه‌ی «هران» و طبیعت زیبا و کوه‌های مغرور اطراف‌اش، با بوی گله‌ها و علف‌ها و ایلی‌ها، سرگذشت شبانان و گرد و غبار سواران و

mān / agd/ inti / naxundōm / girnd/ ešq / pdkfāleš  
vaqti / vandannō / me / tdkkō / tā / naxundōm / dele / sudde  
del / nōdārōnnō / gōmunōm / bidōru / hassōnō / nāxōš  
dime / lōppasōye / pōšti / darmō / mesle / taše / angōšt  
mōrd/ hājiš / darō / tifon / me / bōrime / xandō / rōneš  
kōmbō / dasmāl / čēš / nammō / vōrmō / daftōr / dele/qam  
takō / rehāyrō / šōmājō / čēš / asri / deld / vārōš

یک دریا گریه‌ام، پر از ناله و نوا  
می‌ترسم ببارم و خون به جای اشک از چشمانم سرازیر شود  
دل سنگ از ناله‌های یارم پاره می‌شود  
از داغ او بیشه خالی از آهوان است  
بی او، نه در بند بهارم و نه ساز و آواز کومه‌های شالیزار  
بر سر می‌زنم و چونان بلبل به آواز می‌خوانم  
کوچه گرد عاشقم و شرح پریشانی خود می‌دهم  
که اگر چنین نکنم، عشق به غربت خود می‌رسد  
وقتی حکم به بستن دهانم می‌دهند تا صدای دل برنخیزد  
به گمانم بیمارانی هستند بی‌دل!  
صورتم از سیلی، سرخ آتشگون است  
پر از ترس و طوفانم، به خنده‌ام منگر!  
نم چشمان را به دستمال و غم دل را به دفتر می‌برم  
تا دیار شما به سیل بارش دیده و دل درآید. . .!

آدم‌ها و حیوانات را، در قالب کلمات آهنگین بومی، به شعر درآورد، همه‌ی آنها را به درون خود دعوت می‌کند. آنها را، درونی خود می‌کند و به آنها شناسنامه‌ی انسانی و خصلت آدمی می‌بخشد.

۳- همه‌ی بومیان و اهالی سرزمین‌ها، دارای خصلت‌ها و منش‌های تاریخی و کهن مشترکی‌اند؛ ارتباط نزدیک و بی‌واسطه و صمیمانه، با طبیعت و کار و نوع نگاه به پدیده‌ها و هستی و تداوم آن، آداب و رسوم و سنت‌های‌شان نیز - ضمن دارا بودن ویژگی‌های بومی و ملی - ریشه‌های مشترک کهن‌تری دارند که نمونه‌های آن را، می‌توان در اسطوره‌ها و نمادهایی یافت؛ نمادهایی که به طور عام پدید آمده‌اند و از انگاره‌های ماهیتاً آشنا به هم انسان‌هایی حکایت می‌کنند، که در آغاز و در مواجهه با پدیده‌های ناشناخته‌ی جهان پیرامون آن انسان‌ها، پدید آمده بودند. پس پدیده‌ها و آفرینش‌های فرهنگی عامیانه که در جریان تاریخ هر قوم و ملتی خلق شده‌اند و در زبان‌شان تبلور یافته‌اند، باید دارای وجوه مشترکی نیز باشند. کشف آن زبانی که بتواند ضمن بیان ویژگی‌های خاص، زبانی بومی و جهانی باشد، در گرو زحمت و تلاش و تعهدی‌ست که به واقع، نیما، آغازگر آن بوده است. خواندن و بازخواندن اشعار بومی نیما، و مستحیل شدن در احساس و زبان شعری او، می‌تواند شروع کار هر شاعر مدعی سرودن شعر بومی باشد.

۴- با شعرهای بومی اغلب شاعران مازندرانی آشنا هستم، سخن گفتن درباره‌ی شعرهای این عزیزان فرصتی دیگر و بیش‌تر می‌طلبد - اما به‌طور مختصر باید گفت که یک شعر بومی، یا شعر هست یا شعر نیست، یعنی یا شعریت و عناصر شاعرانه در آن، موجود است یا خالی از آن ظرافت و رموز شاعرانه‌ی فارسی و نیمایی و بومی‌ست. قابل شدن به نوع خاصی از شکل شعر و نام‌گذاری برای نوعی از آن، مثل «اساشعر»، «هساشعر»، «شعر کوتاه»

با دلتنگی‌های زنان و دختران هم‌آبادی و همولایتی‌های هم سرنوشت، درهم آمیخته است.

آن یادگارها، در سنگ‌ها و رودها و درخت‌ها و در نوع خواندن پرندگان آن‌جا، نهادینه و درونی، شده‌اند و طبیعتاً، و به ناگزیر، میل بیش‌تری به سروده شدن در این زبان و در این فضا و جاذبه دارند.

اصولاً ما، شاعران شهرستانی که باید به زبان و ادب‌فارسی اشراف و آگاهی داشته باشیم، وقتی که بخواهیم با خود باشیم و چیزی بنویسیم و یا شعری بگوییم، ابتدا و هویتاً، بومی و زادگاهی می‌اندیشیم. از این روست که نیما، در شعرهای فارسی خود نیز، با نمادها و پدیده‌ها، و اسامی بومی زادگاهش، ارتباط حسی‌تر و عمیق‌تری دارد و بدین گونه است که در شعرهای فارسی‌اش از واژه‌های بومی و مازندرانی (تبری) به فراوانی نام برده است.

بی‌گمان، تمامی شاعران و نویسندگان، در هرکجای این جهان، باید این‌گونه باشند و از این روی است که علی‌رغم دارا بودن ملیت‌های مختلف وجوه مشترک و جهانی بسیاری دارند - و اما در مورد شعر بومی باید گفت که این نوع شعر، نباید جدای از شعر فارسی باشد. همان‌گونه که شعر فارسی، آهنگ و وزن‌اش را، از درون زبان و از خود شعر می‌گیرد و شاعر آن به زبان فارسی و تاریخ ادبیات و تحول آن و به رموز شعری آشنا باشد در شعر بومی اما، علاوه بر این دانش و آگاهی، باید تاریخ زبان و گویش و چگونگی تحول و احیاناً عدم استمرار آن‌را بداند. نیما، در مقدمه‌ی شعرهای تبری خود، می‌گوید «مثل همه‌ی مردم، من حرف خود را می‌زنم، اگر آن‌ها زبان خود را مخلوط کرده‌اند. من هم مخلوط می‌کنم، اما حرص دارم با کلماتی مخلوط شود که قبیله‌ی من دارد آن‌ها را فراموش می‌کند.» نیما، پدیده‌ها و نمادها و تمام عناصر و موجودات در طبیعت و تاریخ را، به رنگ درد و به رنگ تب و دغدغه‌ی آدمیان بومی سرزمین‌اش می‌آمیزاند. به‌جای آن که از دردبنالد، یا که از زیبایی طبیعت (صرفاً) سخن بسراید و رودخانه و جنگل و



## ابری و مازرونی / abri / ǝ / māzruni

به امیرپازواری

par / zannǝ / mičǝkǝ      پَرزَنَه میچکا  
 vā / vunǝ / loye / tak      وا وونه، لوی تک  
 daršunǝ / aybǝmār      دَر شُونَه ای به مار  
 دَر شُونَه آفتاب و نماشون و مازرون

daršunǝ / āftab / ǝ / nemāšun / ǝ / māzrun

ay / gug / bǝ / kǝti      ای گوک به کتی  
 essā / ǝ / xastǝtan      اسا و خسته تن  
 sar / dar / mǝ / vā / rǝ / penǝ      سردَر مه وارَه، په نه  
 vā / xunnǝ / tālebā / ǝ / amiri / rǝ      وا، خُونَه «طالب» و «امیری» ره  
 vang / kennǝ / gugǝzā      ونگ کَنَه گوگَه زَا  
 čuxā / dakǝrdǝ / mǝrdirdǝ      چوخا دکرده مردی ره

āyyy...      آیییی...  
 abri / ǝ / pāzvārimardi      ابری و پازواری مَرَدی!  
 bā / še / xǝjir / hǝlā      باشه خجیر، هلا،  
 hiyā / hiyā      هیاهیا،  
 našuni / kuh?      نَشُونی کوه؟  
 marz / baitǝ / pe      مرز بَیتَه په،  
 binj / bǝ / našā      بینج به نشا  
 nǝšuni / kuh?      نشونی کوه؟

شعر  
شعر: علی اکبر میجوربان نماري  
۱۲۹

«کله شعر» و غیره، کاریست که شاعران بومی سراه باید پس از کلاسیک شدن اشعار بومی نیما، بدان روی آورند. از آنجایی که اساساً هر شعر، وزن و ساختارش را، از مضمون می‌گیرد و پدیده‌ها و طبیعت و جهان، درونی شاعر می‌شوند و رنگ دغدغه‌های او را، می‌گیرند، باید به طور طبیعی و غیر تصنعی این احساس‌ها و دغدغه‌ها فارغ از پیش داوری در مورد ساختار و نوع شکل و برگزیدن ساختمان خاصی از قبل برای سروده شدن و اتفاق در زبان مادری باشند. در این قالب‌های پیشنهادی که شباهت فراوانی به بدعت‌گذاری و تعیین تکلیف و احیاناً مطرح نمودن نوعی از توهم و تصنع دارد، اگر شعری بومی سروده شود، در حقیقت، پیشاپیش به نوع خاصی از سرایش و نگاه به پدیده‌ها، روی آورده می‌شود و سپس با حال و هوایی که از قبل تدارک دیده‌ایم به سراغ درونیت و جوهر شعر می‌رویم، که این رویکرد، می‌تواند شباهت زیادی به فرمالیسم و شکل‌های کلاسیک شده و غیرنیمایی داشته باشد.

طبیعت‌گرایی صرف، بیان فرهنگ‌نامه‌وار کلمات و اصطلاحات محلی و بومی، بازی با کلمات و تقطیع واژگان و ایجاد فضایی کهنه که از مقوله‌ی شعری جداست، نمی‌تواند شاعر پی‌گیر و دردمند و متعهد به ادب عامیانه‌ی مردم زادگاهش را، به سرچشمه‌های زلال آن زبان اصیل و زادگاهی و نهایتاً، به زبان مشترک تمام شاعران بومی سراه در عرصه‌های جهانی، برساند. نیما می‌گوید: «... اگر آن‌ها زبان خود را مخلوط کرده‌اند، من هم مخلوط می‌کنم، اما حرص دارم، با کلماتی مخلوط شود، که قبیله‌ی من دارد آن‌ها را فراموش می‌کند» آن‌ها دارند چه چیزهایی را فراموش می‌کنند؟





gom / baiyð/ ċinnekā  
ċetti / hasti?  
گوم بیّه چیئه‌کا!  
چتی هستی؟

□□□

to / dar / telār / ̄ / āqol / ̄ / astengāh  
در تارو آغل و آستنگاه  
در جمع گالش، چی بخونسی؟

dar / jam'e / gālðsā / ċi / baxunðssi?  
kð / lalðvā / halā /  
xunnð  
که لکه‌وا، هلا،  
خوته،

palðnge / višð / navunð  
xāmuš / ̄ / biċðmðr  
پلنگ ویشه نوونه  
خاموش و بی چمر

که کک کی، اون بلندترین دارستر، هلا

kð / kakki / own / bðlðndtarin / dāre / sar / helā  
nālðnnð / ̄ /  
نالنه و

saronnð / helā / bðlbðl  
ay / xār / ay / xðjir  
سروته هلا، بلبل...  
ای خوار! ای خجیر

ay / susuye / setarðye / rujā  
ba / kuh / ̄ / dāsthā  
ای سوسوی ستاره‌ی روجا  
با کوه و دشت‌ها

bā / binj / bā / nešā  
hamti / helā / baxun  
بایینج، با نشاء  
همتی، هلا، بخون،

mesle / hðmun / qðdim / qadimā  
bā / šabkolāh / ̄ / kðrdi  
مثل همون قدیم، قدیم  
با شبکلاه و کردی

bā / lalaðvā / ̄ / ešq  
بالله‌وا و عشق،

همراه کوچه بار بیلاق و مازرون

hamrāhe / kuċðbāre / iylāq / ̄ / māzrun  
□□□

تنگ‌هایته دل، مثل اما نشونی کوه؟

tang / hāitð / del / mesle / ðmā / našuni / kuh  
to / bār / bð / mionbðn  
تو، بار به میون بن،

bayti / ̄ / entðzāre / še / yāri  
mðn / bar / te / pali  
بیئی و، انتظار شه یاری  
من، بار ته پلی،

vābel / vābel / še / gupðnorð  
amoo / sardð  
وابل، وابل، شه گو پنو ره  
عمو، سرده

tārikð / šu  
tārikð / višð  
تاریکه شو،  
تاریکه ویشه،

tārikð / nesfð / šu  
mðn / bi / qðbā / mð  
تاریکه نصفه شو،  
من، بی‌قیامه،

sardð / dyāvar  
darrð / nðvðn  
سرده دیاور  
دره نون

mðn / xassumð / bāre / bðn  
□□□  
من، خسومه بار بن

ay / sar / hamð / xiyal / ̄  
mesqālð / tan  
ای سر همه خیال و  
مقال تن

bā / kulð / bare / ċardð  
darbande / sālehbðig  
با کوله‌بار چرده،  
در بند صالح بیگ

varg / bazu'ð / gelā  
ċetti / hasti?  
ورگ بزوته گلا!  
چتی هستی؟

ðy / ċal / ̄ / ċu / bavðrdð / qðvārð / tð  
šir / naktð / dðbārð / pðlārð / te  
ای چل و چو یورده قواره،  
شیر نکته، دباره پلاره، ته

kat katð / pe  
کت کت په،

بگذار باز بماند در سرپناه گاوانت،  
عموجان راه سرداست

هوا، تاریک است  
بیشه، تاریک است  
نیمه‌های شب است  
من، بی‌تن پوشم و

در بیرون، هوا سرد است.

در را نبند (غریبه نیستم)  
من،

در زیربار، خسته‌ام.

□□□

ای آن که مدام در خیال و در اندیشه‌ی چاره‌ای -

و رنجور و لاغر

با پشته‌ی علف بر دوش،

در زندان صالح بیگ

ای آن که گاو را، گرگ خورده است

چه گونه‌ای، و چه حالی داری،

ای که به هنگام چیدن علف برای گاو، شاخ و برگِ درختان، لباس را پاره  
کرده است

ای که هنوز شیرگاو، خورشت برنج خالی‌ات نشده است

ای که در کنار و پس دیوارهای گلی،

به جوجه‌ای می‌مانی که گم شده است

چه حالی داری و چگونه‌ای؟

□□□

آیا تو، در تالار و آغل و منزلگاه رمه‌ها - و در جمع گالش‌ها، شعری خواندی که

نی چوپانسان(لله‌وا) هنوز، هم‌چنان می‌خواند؛ و پلنگِ بیشه، خاموش و بی‌صدا

نمی‌شود.

که فاحته، بر بلندترین درخت، هنوز هم می‌نالد و

گنجشک پر می‌کشد

و بلندترین نقطه‌ی کوه، دهان می‌گشاید،

دارد به غروب‌گاه می‌رود،

دارند غروب می‌کنند آفتاب و عصرگاهان و مازندران

□□□

دوباره گوساله‌ای، به بلندای تپه‌ای ایستاده است و با تن خسته،

بادی را که از بلندی می‌وزد، می‌پاید.

با باد، صدای خواندن ترانه‌ی «طالب» و «امیری» به گوش می‌رسد

و به نام صدا می‌کند گوساله‌ای

صاحب‌اش را که لباس پشمی برتن کرده است

□□□

آهای!

ای مردی که اهل پازواری و آبستنِ بارانی

با معشوق خوب و دوست داشتنی‌ات، هنوز

[باهم و در کنار هم]

به بیلاق نمی‌روی؟

پس از قطعه‌بندی و آماده‌سازی زمین برای کشت

و یا به هنگام نشای برنج

هنوز به بیلاق نرفتی؟

ای دلتنگ همچو ما -

به بیلاق نمی‌روی؟

تو بابارو اثاثیه‌ی سفر، در مدخل جنگل بیلاق

اتراق کرده‌ای و انتظار یارت را می‌کشی،

من، اما، اسباب سفرم را

در پیش تو نهاده‌ام و در کنارت اتراق کرده‌ام

در را بازبگذار



## علی اصغر مهجوریان نمارى

۱- علی اصغر مهجوریان نمارى، متولد ۱۳۲۶، آمل  
آثار چاپ شده:

- ۱- تى-تى-مون - اشعار مازندرانی
- ۲- همکارى با کتاب ضرب‌المثل‌ها و کنایه‌های مازندرانی
- ۳- همکارى با گروه موسیقى شواش

آثار چاپ نشده:

۱- ۹۹۹ دوبیتی‌(ترانه‌های) فولکلوریک مازندرانی ۲- «دلگیرانه» اشعار کوتاه  
فارسی ۳- منظومه بلند(عمو رشید)- مازندرانی ۴- «کل خیال» مجموعه اشعار  
کوتاه مازندرانی

۲- در ایام کودکی از لالایی مادران «گهره‌سری» و آوازهای محلی لذت  
مى‌بردم و برای همکلاسی‌هایم مى‌خواندم. شاید در ناخودآگاه من چیزی در  
حال شدن بود که ادامه‌ی آن روی آوردن به شعر بومی بود.

و این انگیزه در من قوت گرفت که در جمع‌آوری اشعار فولکلوریک،  
ضرب‌المثل‌ها، مثل‌ها و واژگان مازندرانی سال‌ها کوشش کنم.

۳- شعر مازندرانی جدا از اشعار دیگر مناطق نیست. طبیعت زیبای ایران و  
جهان و روح حساس مردمان این سرزمین‌ها سرشار از شعر و آواز است.  
شاعر نگاه خلاق ذهن است شعر قطار کلمات نیست - روح کلمه است. شاعر  
باید ابزار شعری، یعنی واژگان و ادبیات فولکلوریک را بدرستی بشناسد. حرف  
دل اگر از کوره احساس بجوشد و با خون عشق رنگین شود، شعر است.

۴- من این سعادت را داشتم که در مدت چند سال از فعالیت‌ام با اکثر شاعران  
مازندرانی آشناؤ با آثار و نقطه نظرهایشان آگاه شوم. من کار خودم را  
مى‌کنم، همچنان که دیگر عزیزان در حوزه‌ی خیال خودکار مى‌کنند. ارادت  
خاصی نسبت به آقایان احمد محسن‌پور قادیکلایی، علی هاشمی چلاوی،  
جهانگیر نصراشرفی، اسداله عمادی، محمودجوادیان کوتنابی و آقای کبیری  
دارم.

شعر  
شعر: امیر یازواری  
۱۳۵

بلبل یکریز می‌سراید و آرام نمی‌شود؟!

□□□

ای خوب نازنین! ای زیبا و دوست داشتنی

با سوسوی روشنگ (ستاره‌ی روجا)

با کوه‌ها و دشت‌ها

با گندم و نشای زمین

مثل گذشته بخوان

مانند روزگار گذشته،

به کلاه نمدی و بالا پوش نمدی

به همراه نی چوپانان و با عشق

به همراه کوچ کردن مردم به بیلاق و قشلاق

۱۳۷۶

www.tabarestan.info  
نیرستان

mesle / āynō  
mesle / varfi  
tō / magō / me / tōge / harfi?

مثلِ آینه  
مثلِ وِرفی  
ته مگه مه تگِ حرفی؟!  
□□□

مثلِ آینه، مثلِ برفی  
تو مگر حرف دهانِ منی؟!  
□□□

dōriu!  
man / māhtiti, e / šumō  
mōn / masse / te / rumō  
man / jer / beiam  
yā / tu / eni?!

دریو!  
من، ماهِ تی تی شومه  
من، مَسّی ته رومه  
من، چر بِیم  
یا تو انی؟!  
□□□

ای دریا!  
من، شکوفه‌ی ماه در شب هستم  
من، مست رخسار توام  
من به زمین بیایم - یا تو به آسمان می‌آیی؟

کلِ خیال - خیال کوه

kalō / xiyālō / me / še'r  
kalō / zabunō / me / gap  
kalō / āddōmmō / mōn  
niyō?

کلِ خیالِ مه شعر  
کلِ زبونِ مه گپ  
کلِ آدمه، من -  
نیه؟  
□□□

شعر من، خیال کوتاه است  
سخن من، کوتاه است  
من، آدمِ کوتاهی هستم -  
نیست؟

mōn / ō / xow  
duš / bō / duš  
hōmāzi / kammi / dōrāze / šurō

□□□  
من و خَو  
دوش به دوش  
همازی کمی دراز شوره  
□□□  
من و خواب  
دوش به دوش  
شریک هستیم شب دراز را

āy / ay / dōlō  
naplej / marō  
jāne / denā / naplej

□□□  
آی ای دله  
نپلج مرّه  
جان دنا نپلج  
□□□  
آی ای درون  
پيله نکن به من  
جان بیرونِت پيله نکن  
□□□

## روح اله مهدی پور عمرانی

۱- در سال ۱۳۳۹ در روستای سنگچال از توابع شهرستان آمل به دنیا آمدم. دوران کودکی ام در میان چوپان‌ها و زغال‌پزان جنگل‌های دامنه‌ی شمال البرز، گذشت. با شناسنامه‌ی برادر کوچکترم به مدرسه رفتم. کلاس اول و دوم دبستان را در مدرسه‌ی ای در محله‌ی بخش ۸ ساری خواندم - بقیه کلاس‌ها را در آمل سپری کردم. سال ۱۳۵۸ در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران، رشته‌ی علوم سیاسی را خواندم و البته چیز دندانگیری از آن رشته نیافتم - ادبیات، بیش‌تر راضی‌ام می‌کرد. از سال ۱۳۷۰، نوشتن را آغاز کردم. شعر دغدغه‌ی اصلی‌ام بود. این دغدغه از سال‌های کودکی و در اثر آوازهای چوپانان و «امیری خوانی»های پدرم و آوازهای دلتنگی مادرم در من شکل گرفت و رسوب کرد. وقتی دانش‌آموز بودم، یک دفترچه از شعرهایم را برای چاپ کردن به اداره فرهنگ آمل ارائه دادم. رییس آنجا (آقای کمانگری) آن‌ها را نپذیرفت (و چه کار خوبی کرد). چهار، پنج داستان هم نوشته بودم که تحت تأثیر قصه‌های صادق چوبک و جمال‌زاده بود. تا اکنون (۱۳۸۳) چند مجموعه داستان و نقد و بررسی نوشته و به چاپ رسانده‌ام که عبارتند از:

۱- ماه تی تی (داستان‌های سنگچال)

۲- نقد و بررسی داستان‌های کوتاه صادق چوبک

۳- ماه سلطان (مجموعه داستان)

۴- مسافری غریب و حیران (نقد و بررسی داستان‌های بهرام صادقی)

۵- زن و غول و ارابه (نقد و بررسی داستان‌های نیمایوشیچ)

۶- آتش زیر خاکستر (نقد و بررسی داستان‌های جمال‌زاده)

۷- شب بود ماه پشت ابر بود (مجموعه داستان)

۸- نقد و بررسی داستان‌های غلامحسین ساعدی

۹- آواز قورباغه در گلوی مار (مجموعه داستان)

۱۰- ماه (مجموعه داستان)

۱۱- چهره‌های ادبیات کودک و نوجوان (۴ جلد)

۱۲- شب‌های بهاری (مجموعه داستان) با نویسندگان دیگر

۱۳- کارزار (بهگزینی داستان‌های کوتاه کارگری)

۱۴- از وارث تا ونوشه (بهگزینی و نقد داستان‌های مازندران) با همراهی حسین اعتمادزاده

۲- شعر بومی یکی از انواع شعر است که در بسیاری از حوزه‌های اقلیمی و جغرافیایی وجود دارد. این نوع (ژانر) خوبی‌ها و بدی‌هایی دارد.

خوب و جالب است چون سیمای اندیشه و زندگی را در چهارچوب یک جغرافیای خاصی که برای سراینده آشناست و لحظه لحظه‌ی آن با یادهای تلخ و شیرین گذشته پیوند خورده، بازآفرینی می‌کند. شعر، نوعی ترجمه‌ی جهان است. شاعر و اساساً انسان با زبان مادری‌اش می‌اندیشد. حالا اگر مثلاً من مازندرانی بخواهم درباره‌ی طبیعت مازندران شعر بنویسم و آن را با واژه‌های فارسی بنویسم، نوشته‌ام در حقیقت ترجمه‌ای است که از روی ترجمه‌ی اصلی نوشته می‌شود. سرودن به زبان بومی و مادری، بی‌واسطه‌تر و رابطه‌اش با موضوع و سوژه‌ی شعر، نزدیک‌تر است.

وقتی شعر بومی می‌نویسم، روحم در سرزمینی پرواز می‌کند که همیشه آرزوی بودن و زندگی کردن در آن را داشته‌ام. فکر می‌کنم که با اشیاء و جهان بیرون نزدیک‌تر و صادق‌ترم. ولی این نوع شعر، محدودیت‌هایی هم دارد. اول این که گستره‌ی کمتری دارد و در حوزه‌های زبانی دیگر خواننده و فهمیده نمی‌شود. دوم این که با جوان‌ها و آیندگان ارتباط کمتری برقرار می‌کند. شهرنشینی و رسوخ روح شهری‌گری و زبان رسمی و فارسی، سبب می‌شود تا جوانان رفته رفته از زبان بومی و مادری خود دور شوند. با این همه، شعر بومی، تلاشی است برای زنده نگه داشتن یک فرهنگ.

دیده نمی‌شود. بیش‌ترین حجم شعرهای بومی مازندران را طبیعت‌گرایی و جلوه‌ها و جنبه‌های زندگی تشکیل می‌دهد. به بیانی دیگر شعر بومی مازندران در روزگار ما، زمینی شده است.

ویژگی دیگر بومی سرودهای امروز مازندران، در قالب آن است. امروزه بسیاری از بومی سرایان مازندران در قالب‌های نو و غیر عروضی توانسته‌اند، آثار خوب و ماندگاری بیافرینند.

خلاصه آن که آینده‌ی روشنی در انتظار این قالب گویشی و سرایشی است.

(۱)

dār / kuten	دار کوتن
par / bayte	پَر بَیْتَه
xḏške / dār	خشک دار،
āfle / čakut	آفله چکوت
varf / agḏr / biyḏ	ورف اگر بیه
vḏne / ermā / xasḏne	ونه ارما خسته

دارکوب / پرواز کرد

درخت خشک / سوراخ سوراخ شد. (مانند صورت کسی که جای آبله مانده باشد)

اگر برف ببارد

ورم صورتش فرو می‌نشیند.

وقتی در تهران، شعر بومی می‌نویسم، احساس می‌کنم که هنوز در جنگلی از دود و آهن گم نشده‌ام؛ البته ممکن است عده‌ای از شاعران و منتقدان با شعر بومی میانه خوبی نداشته باشند و اصولاً با آن مخالفت کنند. بدون آن‌که بتوانم (و یا بخواهم) پاسخ مستدل و علمی به آن‌ها بدهم، این قالب از شعر را دوست دارم و گاه‌گاهی در خلوت خود این نوع شعرها را زمزمه می‌کنم.

۳- ادبیات تابعی از جریان فرهنگ و شیوه‌ی زیست به شمار می‌رود. مطمئناً اگر فرهنگ بومی روزبه روز از زندگی مردم هر اقلیم حذف و یا کم رنگ شود، با هیچ وسیله‌ای نمی‌توان ادبیات آن اقلیم را زنده نگه داشت.

شاید در حال حاضر راه‌کاری برای زنده نگه داشتن ادبیات بومی مازندران در چنته نداشته باشم ولی گمان می‌کنم این ادبیات برای ماندگاری باید به درسنامه‌ها و متون درسی مدارس و دانشگاه‌های حوزه‌های قومی و فرهنگی راه یابد.

جهانی شدن فرهنگ و ارتباط و اساساً جهانی شدن ادبیات با بومی اندیشیدن، منافات و مغایرتی ندارد. به نظر می‌رسد برای آن‌که جهانی شویم و ادبیات ما جهانی شود باید بومی فکر کنیم. شاید این گفته درست باشد که «جهانی بیندیشیم، بومی عمل کنیم».

۴- مازندران بومی سرراه‌های بزرگی داشته است از جمله: امیرپازواری، رضا خراتی، ستنی‌نسا بیگم، خواهر طالب‌آملی و نیمایوشیج.

در زمانه‌ی ما نیز بومی سرایان جوانی، شعر می‌سازند؛ مثل: جلیل قیصری، علی اصغر مهجوریان، علی هاشمی چلاوی، محمدلطفی آملی، قنبر یوسفی. . .

شعر بومی امروز در مازندران، وارد مرحله‌ی نویسی شده است. در شعرهای بومی امروز مازندران، انگاره‌های حکمی و عرفانی امیرپازواری



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران  
۱۴۴

(۴)  
til / tā / sāx      تیل تا ساخ  
vešnābetim      وِشِنَا بَتِیم  
burīterāh      بُورِیتِه راه  
xaške / dār / me      خَشک دارم  
kuhe / tek      کوهه تک  
aspe / kakki / mene / sar      اسپه کَکِی، مِنْه سَر  
kōli / bōsā tō      کَلِی بِسَا تِه!

□□□  
گِل و شَل تا زانو  
گرسنه  
گمکرده راه

درخت خشکی هستم بالای کوه  
فاخته‌ای سفید  
روی سرم آشیان ساخته است.

(۵)  
višō / jik / damerde  
xanō / yax / baytō / kelu  
čambali / bōrmōgali  
arōkemāhe / xer  
tu / kōjōdari?

ویشه؛ جیک دَمَرِدِه  
خَنِه؛ یَخ بَیْتِه کَلو  
چَمبَلِی؛ بِرِمِه گَلِی  
اَرکِ مَاهِه خِر  
تو کچه دری؟  
□□□  
جنگل؛ سوت و کور است  
خانه؛ سرد و یخ کرده  
کبوتر چاهی؛ گریان  
گرمای بهار و تابستان!  
کجایی؟

شعر:  
روح الله مهدی پور  
۱۴۳

(۲)  
perk / perk      پَرک، پَرک  
vārne / hōva      وارنِه هِوا  
pirzōnā      پیر زَنَا  
ay / šē / pite / dassin / re      آي شِ پِیتِ دَسینِ رِ  
dapsusse      دَپشوسِه!

□□□  
نرم نرم  
[برف] می‌بارد  
پیروزن (ننه سرما)  
باز لحاف کهنه‌اش را

پاره کرده است!

(۳)  
sevāie      صَوایی  
ser / bōvāresse / hōvā      سِرِ بَوَارِسِه هِوا  
xāle/sar      خَالِ سَرِ  
zik      زِیکِ،  
pešo / zanne / šē / par / re      پَشو زَنِه شِه پَر رِه

□□□  
صبح زود  
هوا سیر بارید  
بر روی پرچین  
سینه سرخ  
با منقار درون پرهایش را می‌کاود

### الف: در حوزه ی ملی

۱. تاریخ نمایش در فلات ایران (ده جلدی)، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، در دست چاپ
۲. فرهنگ واژگان تبری (پنج جلدی)، انتشارات احیاء کتاب
۳. ققنوس - بررسی پیش خوانی ها و ... در تعزیه نواحی ایران (شامل یک جلد کتاب و نه ساعت کاست صوتی)، مرکز موسیقی حوزه هنری
۴. مختومقلی، تاگور آسیای میانه (بررسی احوال و ترجمه ی اشعار شاعر) انتشارات خاور، در دست چاپ
۵. گوسان پارسی (جلد اول)، (بررسی مکاتب داستان پردازی در نقالی های موسیقایی ایران)، شرکت انتشارات سوره ی مهر
۶. نمایش و موسیقی در ایران (سه جلدی)، انتشارات آرون
۷. آوازهای زار (CD و کاست)، نمونه ی موسیقی درمان در جنوب ایران - انتشارات ماهور
۸. توی (عروسی) - (مجموعه ی نغمه های سرور آمیز و شادمانه های آذربایجان) انتشارات ماهور
۹. کوچ (بررسی تحلیلی و تحقیقی از موسیقی نواحی ایران)، مرکز موسیقی حوزه ی هنری
۱۰. موسیقی ترکمن (آلبوم شامل شش کاست و یک کتابچه)، انجمن موسیقی ایران
۱۱. موسیقی گیلان (آلبوم شامل شش کاست و سه کتابچه)، انجمن موسیقی ایران
۱۲. امیرپازواری از دیده محققان و منتقدین، انتشارات خانه ی سبز
۱۳. ننوز (مجموعه اشعار تبری)، انتشارات خانه سبز

### جهانگیر نصری اشرفی

۱- جهانگیر نصری اشرفی در اسفند ماه سال ۱۳۳۶ در بهشهر متولد شد. دوره ی دبستان را در این شهر و دوره ی دبیرستان را در بهشهر، بابل و دارالفنون تهران گذراند. تحصیلات دانشگاهی را در تهران و در رشته ی علوم سیاسی و امور اجتماعی ادامه داد.

از دوران نوجوانی و جوانی به دلیل علاقه ی سرشار به ادبیات و فرهنگ فولکلور تقریباً بخش گسترده ای از اوقاتش را به کنکاش و مطالعه پیرامون این دو مقوله اختصاص داد.

از همین دوران، سرودن شعر (اعم از مازندرانی و فارسی) را نیز آغاز نمود که تعدادی از آن ها به صورت اثر مستقل یا در مجموعه ها و جنگ ها و روزنامه ها و مجلات رسمی کشور به چاپ رسید.

پس از سال ۱۳۶۸ به دلیل گسترش فعالیت های مطالعاتی و تحقیقی و به ویژه تحقیقات میدانی پیرامون فرهنگ مردم و فولکلور ایران و تلاش هایی که در این مقطع تاریخی برای حفظ این بخش از میراث کشور انجام داد، از فعالیت های نظام مند ادبی و سرودن شعر به صورت حرفه ای فاصله گرفت.

او در حال حاضر به صورت حرفه ای مشغول تحقیقات فرهنگی در زمینه ی میراث تاریخی و شفاهی نجد ایران و طبقه بندی، تدوین و انتشار آن ها است.

این شاعر پژوهشگر هرساله علاوه بر سخنرانی های پژوهشی، نتیجه ی تحقیقات خود را در قالب همایش ها و کنگره ها به جامعه ی علمی - فرهنگی و هنری کشور عرضه می نماید. شاخص ترین آثار تحقیقاتی و ذوقی او به عنوان آثار مستقل به شرح زیر می باشند:



۳- اگر بپذیریم که زبان، پی‌ساخت انواع ادبی، از جمله شعر است - و اگر بپذیریم که شعر به یک تعریف به عنوان بروز عالی‌ترین احساسات انسانی و پیش آگاهی‌های ذاتی و دریافت‌های خارق‌العاده و یا کشفی شهودی بشر از مجموعه‌ی فعل و انفعالات عالم هستی و البته در محدوده‌ی جغرافیایی قابل لمس قابل ارزیابی است، آیا شایسته است که ما چنین گوهری درخشنده را در قالب زبان‌ها یا گویش‌هایی بریزیم که از بازار و مشتریانی معدود و بی‌میل برخوردار می‌باشند؟

امروز شاعران نواندیش علاقمند به سرایش بومی باید فکر کنند با توجه به امحاء گریزناپذیر زبان‌های بومی در ایران ما می‌خواهیم اندیشه و احساسات شاعرانه‌ی خود را به کدامیک از گروه‌های اجتماعی عرضه کنیم. خاصه گویش‌هایی که مخاطبین و استفاده کنندگان آن‌ها فاقد طیف‌های تأثیرگذار و فعال اجتماعی و فکری بوده، عملاً نقش چندانی در تحولات روزمره ندارند. طبیعی است، همین تعداد مخاطبان کم شمار و غیر مؤثر نیز به خاطر متروک شدن این گونه گویش‌ها حداکثر طی دو سه دهه‌ی آتی حضور کم رنگ خود را در عرصه‌ی فعالیت‌های اجتماعی از دست خواهند داد.

بدیهی است که صرف چنین انرژی‌ها و خلق آثار شعری با اتکا به گویش‌های رو به زوال به مفهوم زندانی کردن و مدفون ساختن ایده‌ها، آرمان‌ها، احساسات و اندیشه‌های شاعرانه است!

البته در این‌جا لازم می‌بینم به این نکته‌ی کلیدی و البته بدیهی نیز اشاره نمایم که نقطه نظر فوق هیچ‌گونه منافات و تعارضی با تلاش‌های ارزشمند محققان جهت ثبت و ضبط و طبقه‌بندی میراث‌های ادبی و فرهنگی و ذوقیات بومی ندارد؛ چرا که امروزه حفظ و پاسداشت میراث‌های فرهنگی یک ملت و یا

در ضمن موسیقی مازندران (شش کاست)، نوروزخوانی‌های مازندران و تعزیه در مازندران از دیگر آثار منتشر شده‌ی او هستند.



۲- مسأله‌ی بدیهی و اجتناب‌ناپذیر جهانی شدن و در نتیجه تحت تأثیر قرار گرفتن حوزه‌های مختلف فرهنگ‌های ملی و بومی و شتاب در روند تغییرات و شکل‌گیری ساختاری به نام فرهنگ جهانی نیازمند بحثی گسترده و همه جانبه است که قطعاً این مقال گنجایش لازم را جهت پرداختن به چنین موضوع پراهمیتی ندارد.

گرچه بسیاری از نظریه‌پردازان به صورت تخصصی در حال تبیین و تأویل چشم‌اندازها و شکل‌نهایی و صورت‌بندی غایی چنین جامعه‌ای هستند، با این حال گمان می‌کنم که زبان‌ها به ویژه طیف گسترده‌ای از گویش‌ها و لهجه‌های بومی بیش از دیگر حوزه‌های فرهنگی به طرزی آشکار تحت تأثیر چنین تحولاتی قرار دارند.

در حال حاضر نکته‌ی قابل توجه در کشورهای مختلف نابودی گروه کثیری از گویش‌های بومی در سایه و سیطره‌ی زبان‌های رسمی و ملی (و نه بین‌المللی) است.

اگرچه در برخی از کشورهای لاتینی، آفریقایی و آسیایی نفوذ و سلطه‌ی استعماری کشورهای چون پرتغال، اسپانیا و به‌طور برجسته‌تر انگلیس و فرانسه، تحمیل اجباری زبان‌های بیگانه را به همراه داشته است، این نکته را نیز نباید فراموش کرد که در ابعادی گسترده‌تر حضور رسانه‌ها که خود از الزامات و ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیر ارتباطات نوین بین‌المللی است، در تغییرات ماهوی و ساختاری برخی زبان‌های ملی و بومی تأثیر فزاینده‌ای داشته و دارد.



ما تجربه‌های ناموفق و جنجال برانگیز دهه‌های چهل و پنجاه در جریان سازی‌ها و موج‌های ادبی متعدد و بی‌مایه و اساس را هنوز فراموش نکرده‌ایم و نیز نباید فراموش کنیم که پیدایش سبک‌ها و مکاتب ادبی و هنری حتی اگر به نام افرادی خاص رقم خورده باشد همواره با تمنیات برخاسته از ضرورت‌های اجتماعی و تاریخی مرتبط بوده و از بطن نیازهای مردمی برخاسته است. از این گذشته این‌گونه تلاش‌ها پیوسته از کیفیتی بلند نظرانه و فراملی که نیاز طبیعی جامعه امروزی است برخوردار نبوده، با دیدگاهی شونویستی و کوتاه‌بینانه پرواز در قفس را توصیه نموده، یکی از فاخرترین و ارجمندترین تجلیات ذوقی و اندیشه‌ای بشر یعنی ادبیات و شعر را در محدوده‌ای تنگ و کم چشم‌انداز محصور می‌نماید. تاکید و ترویج سرودن شعر به گویش بومی و تلاش‌های بیهوده در سبک‌سازی‌های «من درآوردی» نشانه‌ی فقدان درک تاریخی و شعور پیشرفته از سوی مروّجان و مبلغان این گونه راهکارهاست.



۴- به طور طبیعی اکثریت قریب به اتفاق شاعران بومی سرای مازندرانی را می‌شناسم و لااقل بخشی از اشعارشان را مطالعه نمودم. مشکل عمده در بخش قابل اعتنایی از سروده‌های بومی فقدان مضامین اجتماعی قابل اهمیت و غنی و همچنین عدم دیدگاه‌های تحول‌گرا و نواندیشانه است. دومین نقیصه تکرار واژگان، اصطلاحات و صنایع شعری مشترک در بیش‌تر این اشعار است - به‌گونه‌ای که گویی همه‌ی آن‌ها از کارگاه واحدی باز تولید و مونتاژ شده، پدید آورندگان همه‌ی آن‌ها یک تن می‌باشند. به عبارت دیگر انگار این اشعار از ذهن واحدی بروز نموده، از شخصیت‌های متمایز و مستقلی برخوردار نیستند.

قوم از اهمیت و اعتباری درجه یک جهت یادمان‌های ملی - تاریخی برخوردار است.

بنابراین تلاش پژوهشگران در حوزه‌ی ثبت میراث فرهنگی و هنری، به هیچ وجه با موضوع مورد بحث قابل قیاس نبوده و نیست.

به گمان من شاعران مازندرانی در این برهه از زمان می‌باید انرژی و خلاقیت‌های شاعرانه‌ی خود را به دلیل طیف گسترده‌ی مخاطبان به زبان فارسی عرضه نموده، از دیگر سو دانش و آگاهی و نیز زیبایی‌شناسی بومی را در خدمت تعمیق شعر فارسی خود قرار دهند.

درعین حال شایسته است این گروه از شاعران، توانایی‌های ذاتی و اکتسابی و وجود عرق و علاقه به زاد و بوم را با تلاش‌هایی روشمند و سود جست از تجارت علمی پیرامون گردآوری و طبقه‌بندی و تدوین و انتشار ادبیات و هنر فولکلورزاد بوم خود هزینه نمایند.

کوشش‌های شگفت‌آور و سؤال برانگیز در پی‌ریزی شالوده‌های جدید با هدف و ایجاد فرم‌های شعر بومی که اخیراً تحت عنوان هساشعر(و یا هر نام دیگر) بحث‌های شبه روشنفکری گسترده‌ای را در برخی نشریات بومی منطقه برانگیخته است، بیش‌تر به یک شوخی و مضحکه شبیه است.

احتمالاً کسانی که فکر می‌کنند می‌خواهند با ایجاد یک سبک جدید در قالب گویشی روبه زوال به نیمایی دیگر در شعر مازندرانی تبدیل شوند، باید همواره این مسأله را مد نظر قرار دهند که آنان با پرتاندازی نوجوانان و جوانان علاقه‌مند و پرشور به وادی‌های عبث، ذهن آنان را به بسته‌هایی با بزک‌ها و لعاب‌های چشم‌نواز و فریبنده اما میان تهی معطوف می‌سازند و عملاً نیروها و انرژی‌های سرشاری را که می‌باید در خدمت اهداف واقعی و تحولات راستین فرهنگی در کشور و منطقه باشد، به سمت موضوعات سطحی و فرمالیستی سوق می‌دهند.

در حقیقت آن‌ها چه از نظر میزان مخاطب و چه از نظر تاثیرگذاری اجتماعی و نفوذ معرفتی و معنوی نتوانستند در حد سایه‌ای از شعر امیری و یا شبخی از شاهکار منظومه‌ی طالب طالبا ظاهر شوند. پس تنها راه برون رفت از چنین درجا زدنی خارج شدن از سرایش اشعار بومی و تفننی شعر مازندرانی و نگاه جدی‌تر به انواع شعر فارسی است. چه با توجه به ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های زبان پارسی شاید لااقل از میان این گروه از شاعران بومی سرا چند تن بتوانند در بیان دیدگاه‌های خود از زبان و دریچه‌ی شعر حرفی برای گفتن داشته باشند و شعر بسرایند که به اعتبار شعر و مفهوم خاص آن آسیب نرساند. با این حال به رغم نقایص یاد شده، تبری‌های علی هاشمی و دوبیتی‌های طیبی و مرحوم روشن، به دلیل ذوق و جوهره‌ی شاعرانه و لطافت‌های ذوقی، خود را از دیگر سروده‌های مازندرانی در این سبک و سیاق متمایز ساخته‌اند. سروده‌های علی حسن‌نژاد نیز چنانچه از تصنع، تظاهر و غلو بومی گریانه منفک گردد، از نظر اجتماعی و روشنفکری بومی حرف‌هایی برای گفتن دارد. در این‌که بسیاری از شاخصه‌های شعری و سروده‌های شاعرانه در اشعار این شاعر متجلی است، جای جدل نیست. مشکل اصلی در پاسخ به این سؤال و رفع این نقیصه است که به رغم فعالیت‌های چشمگیر و نیمه حرفه‌ای او، چرا اشعار این شاعر مخاطبین چندانی را جذب نموده است. گوران نیز چه در طنز و چه در اشعار تراژیک به بازتاب فرمالیستی رئالیسم و جذابیت‌های عامه پسندانه قناعت نموده است. با این حال لطافت ذوقی اشعار او قابل انکار نیست. این شاعر می‌باید تشویق‌ها و اشک‌های مخاطبین آشنا به مصائب خود را چندان جدی نگیرد، چه در این صورت اشعار او که در فرم و ساختار فعلی قابلیت جدی‌تر شدن و تعمیق یافتن دارند در خیمه‌ی گرایش‌ها و تمایلات سطحی این گروه از مخاطبین (همیشه گریان و همیشه خندان) جا خوش خواهد کرد. من ترجیح می‌دهم فعلاً درباره‌ی اشعار استاد و شاعر پیش کسوت حجت‌الله حیدری سخنی نگویم تا ایشان بر اساس صدق شاعرانه روشن سازند که شعر زیبای «هوشته مره پلای سر» در مدح

به نظر می‌رسد کاستی‌های ذکر شده در درجه‌ی اول مربوط به ظرفیت‌های محدود شده‌ی زبان تبری در گذار به گویش و سپس لهجه‌ی مازندرانی - و دیگر نقیصه از بضاعت اندک و ناشی از شناخت ناکافی سرایندگان این‌گونه اشعار از تاریخ و فرهنگ، و نیز عدم آشنایی کافی با حوزه‌های ساختاری ادبیات این زبان است.

میزان غیرقابل قبول واژگان تکراری و اصطلاحات و ترکیبات ادبی دستمالي شده، اشعار غنایی و تغزلی این زبان بومی را نیز حتی از دیدگاه منتقدان آسان پسند، کسالت‌بار ساخته است.

تا آنجا که اشعاری همچون کوچ (سروده‌ی غلامرضا کبیری) که با تسلطی مثال زدنی، رنگی از مضامین اجتماعی و سیاسی را دستمایه‌ی کار خود نموده است از نظر ساختار و قواعد زبانی آن‌چنان تحت تأثیر زبان فارسی و در نتیجه شعر نوپارسی قرار دارد که به ناچار عمده نفوذ و تأثیر آن در بخش روشنفکری باقی مانده است.

وقتی شاعری مثل احمد طیبی به سرودن دو بیتی‌های غنایی و عاشقانه می‌پردازد، آنقدر در حوزه‌ی گل و گیاه و آب و آتش و البته برخی نمادهای رنگ رو باخته و به اصطلاح «دم دستی»، همچون آفتاب و ماه، بت و خورجین، نعل، داس، بیل و زنبیل غرق می‌شود که مخاطب شیرین پسند از آن استنباطی جز عاشق و معشوق بدوی ندارد. این نقیصه‌ی ملال‌آور جزئی ذاتی از سروده‌های تبری محلی علی هاشمی نیز می‌باشد. اگرچه ناچارم اعتراف کنم که این دو شاعر دارای قریحه‌ای شگفت و استعدادی مثال زدنی هستند؛ متأسفانه انگار تنها دغدغه‌ی آن‌ها در چیدمان واژگان متروک و تصویری از جامعه‌ی کهن و ابتدایی - قبیله‌ای است. به هر حال این گونه سروده‌ها آشکار می‌سازد که به رغم کثرت شاعران بومی سرا در مازندران، گویی سروده‌های آن‌ها قادر نیست از حصار و حیطة‌ی ذوق مخاطبین سطحی و روشنفکران و ادیبان کم سواد و البته کم تعداد پا فراتر نهد.

بیش‌تر دوبیتی‌ها و اشعار نو مازندرانی محمود جوادیان کوتنایی از حیث مضامین از نگرش اجتماعی و سیاسی برخوردار و از این منظر دارای وزن و جایگاه خاصی است؛ البته این شاعر در کاربرد اصطلاحات و ترکیبات به شدت متأثر از شعر نو فارسی و اشعارش به طرز غلو آمیزی روشنفکرانه است. حس شاعرانه و ذوق سرشار او آثار بومی‌اش را برای مخاطبین از جذابیت‌های خاصی برخوردار ساخته است - با تأکید بر این واقعیت که اشعار او به دلیل پیچیدگی‌های ناشی از نگاه روشنفکرانه و ابهامات ذاتی، کم تعدادند. با توجه به این‌که این شاعر از سروده‌های ممتازی در عرصه‌ی زبان فارسی برخوردار است، تمرکز بیش‌تر در زمینه‌ی سرودن شعر فارسی قطعاً برای او منشاء آثار نافذتر و با طیف مخاطبین گسترده‌تری است.

چنانچه فرصت اقتضا می‌نمود درباره‌ی اشعار شاعرانی چون اصغر مهجوریان، علی‌اکبر مهجوریان، لطفی، علی‌مهدیان، کریم‌الله قائمی، نوری، رویا بیژنی و ... نیز اشاراتی می‌داشتم. امید که دیگر منتقدان ارج‌مند شعر تبری کاستی‌های مسلم این نقد شتابزده را به انجامی دقیق و پربرابر منتهی سازند.

اون دل چه خُشه، کلوکلوبسوزه!

اون تش چه خُشه، بی‌چل و چو بسوزه

عاشق چه خُشه، هر روز و شو بسوزه

بی‌گپ و سخن، بی‌گفتگو بسوزه

un/del/čə/xošə/kəlukləbuzə!

un/taš/čə/xošə/bi/čəl/čə/buzə!

ašeq/čə/xošə/har/ruz/šə/buzə!

bi/gap/šə/soxan/bi/goftəgu/buzə!

چه خوش آن دلی که چون اخگری بسوزد! / چه خوش آن آتشی که بی‌خس و خاشاک، شعله‌ور گردد / چه خوش آن عاشقی که هر روز و هر شب، بی‌گفتگو و سخنی بسوزد و خاکستر شود.

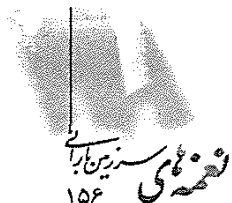
است یا رثای کسی؟ در صورتی که ایشان در این باره نظر قطعی خود را اعلام دارند قطعاً قضاوت درباره‌ی اشعار ایشان آسان‌تر خواهد بود.

شعر چکل کاظمی پیوسته تصویری دیگرگونه و متعالی در ذهنم باقی گذارده است. نمونه‌ای که گویی همه‌ی تمهیدات لازم اعم از خودآگاهی شاعرانه، احساسات نافذ، بازیافت و سود جستن از ظرفیت‌ها و ویژگی‌های زبان تبری و البته صناعات شعری یکجا جمع گردیدند تا به خلق شعر و اثری ماندگار در حوزه‌ی این زبان مدد رسانند. اگرچه گویی همه‌ی اندوخته‌ها و توانایی‌های این شاعر در همین شعر خلاصه گردیده و به اتمام رسید. چرا که دیگر اشعار بومی و همچنین فارسی این شاعر در حد مداحی‌های عوامانه و فاقد هرگونه احساسات اصیل شاعرانه نزول یافته و این‌گونه آثار را در تناقضی آشکار با شعر چکل او قرار داده است.

من هیچ‌گاه نتوانسته‌ام عمادی را در رده‌ی شاعران تبری سرا قرار دهم چرا که نظم و نثر او در حوزه‌ی زبان فارسی به درجه‌ای از فخامت و پختگی رسیده است که اساساً اشعار تبری او را در قیاس با اشعار فارسی بی‌رنگ می‌نماید. هرچند شعر بومی پلنگ عمادی از سروده‌های متأخر او از منظر زبان‌شناختی، به ویژه از نقطه نظر اجتماعی، حرف‌هایی برای گفتن دارد - با این حال خاصه عمادی می‌باید بیش از دیگران به سبک کمال یافته‌ی شعر خود در حوزه‌ی زبان فارسی متکی باشد. چرا که از این طریق قطعاً در انتقال احساسات و دیدگاه‌های شاعرانه و نیز نقطه نظرات ارجمند و قوام یافته‌ی اجتماعی‌اش توفیق بیش‌تری خواهد داشت.

اشعار مازندرانی جلیل‌قیصری را در مقایسه با شعر بسیاری از شاعران، دارای ادراک و احساسات شاعرانه‌تری یافتیم که بر بام بلندتری از این نردبان نه چندان قابل اتکا ایستاده است. در این‌که او شاعری پرشور و با قریحه‌ای سرشار و تسلطی مثال‌زدنی است، تردیدی نیست.

گرچه اشتیاق و افراط او در سرودن و ترویج فرم هساشعر برداشت‌هایم را در درک تاریخی او که از لوازم شعور شاعران و جهان‌بینی آن‌هاست، دچار تردید می‌سازد.



## علی هاشمی چلاوی

۱- متولد ۱۳۲۸. علت وابستگی‌ام به شعر بومی را باید در طبیعت زیبای چلاو جستجو کرد.

۲- زندگی در میان گالش‌ها و چوپان‌ها، نوای دلنشین لله‌وا و صدای شیرین آن انسان‌های پاک و بی‌آلایش کوهستان، این انگیزه را در من ایجاد کرد؛ در ضمن، فوت یکی از دوستانم که چوپانی خوش صدا و نوازنده‌ی لله‌وا بود آن‌چنان مرا برانگیخت که یک ماه بعد از مرگش شعر در من جوشید و بعد از آن، شعر بومی جزئی از هستی من شد.

۳- از شاعران بومی سرای مازندران، با اشعار حجت‌الله حیدری، کبیری، علی اکبر مهجوریان‌نماری، علی اصغر مهجوریان‌نماری، اسدالله عمادی، محمود جوادیان‌کوتنایی، محمدلطفی و گلوآبیشه‌سری آشنایی بیش‌تری دارم. عارف بزرگ مازندران، امیرپازواری بیش‌ترین تاثیر را بر من گذاشت - تا من هم نحوایی از شعر امیری داشته باشم.

شعر  
شعر: جهانگیر نصری اشرفی  
۱۵۵

ننوز گُته که کئوئه، مه دل گوشه  
کئو دل ور، گل دکاشتمه و نو شه  
تا ته عشق مل، مه دل دوسنه خوشه  
دریا بزومه، هرچی بیه بوو شه

nenuz/gotð/kð/ka'u'ð/me/dele/gušð

ka'udele/var/gol/dakāštmð/vanušð

tā/te/ešqe/mal/me/del/davðstð/xušð

daryā/bazumð/har/çi/baiyð/bavušð

ننوز می‌گفت: گوشه‌ی دلم کبود است  
در کنار قلب کبودم، گل بنفشه کاشته‌ام  
تا پیچک عشق تو در دلم خوشه بست  
به دریا زده‌ام، هرچه بادا باد

□□□

ازدار، کی بیمه، اینتی بسوته چومه؟!  
زینغال کی بیمه، اینتی تش کلومه؟!  
وارش کی بیمه، سیواپر و چومه؟!  
برمه کی بیمه، هفتا دریای اومه؟!  
www.tabarestan.info

azdār/kðy/bimð/inti/basutð/čumð?!

zinqāl/kðy/bimð/inti/ta še/kðlumð?!

vārðš/kðy/bimð/sio/abre/vaçumð?!

barmð/kðy/bimð/haftā/daryāye/oumð?!

کی درخت آزاد بوده‌ام که اکنون، چوبی سوخته‌ام؟!  
کی زغال گشته‌ام که این گونه اخگری گداخته‌ام؟!  
کی باران بوده‌ام که این چنین فرزند ابر سیاهم؟!  
چه زمانی به گریه نشستم که اینک آب هفت دریا هستم!؟



(۳)

āhumonā! / mōrθ / golčīn / hākōrdī آهومونا! مره گلچین هاگردی  
mōrθ / āxōr / višōnōšin / hākōrdī مره آخر، ویشه نشین هاگردی  
me / nālō / kakki / rō / biyardō / nālō مه ناله ککّی ره، بیارده ناله  
čardō / kājjō / mōne / sarin / hākōrdī چَرده کاجِ منه سَرین هاگردی

ای آهووش! مرا از میان مردم گلچین کردی  
سرانجام، مرا آواره و بیشه‌نشین کردی  
ناله‌ی من، فاخته را به ناله می‌آورد  
چَرده کاج را بالش من قراردادی<sup>۱</sup>

(۴)

āhumonā! / bōhāre / kuh / rō / hārōš آهومونا! بهارِ کوه ره هارش  
havāyelār / āišame / bu / rō / hārōš هوای لار، آیشم بو ره هارش  
me / še / baxōrdō / linge / tu / rō / hārōš مه‌شه بخرده‌لینگِ تو ره هارش  
me / kōhudele / ārōzu / rō / hārōš مه کهو دل آرزو ره هارش

ای آهووش! بهار کوهستان  
و هوای لطیف لارو بوی خوش آویشن را ببین  
به سوزش پایا و آرزوهای دلِ دردمندم توجه کن<sup>۲</sup>

۱- چَرده کاج: گالش‌ها، سرشاخه‌های جوان درختانی چون ممرز و نمدار را برای تغذیه‌ی گوساله می‌تراشند. وقتی برگ‌ها خورده شد، فقط شاخه‌های نازک آن باقی می‌ماند که به آن چَرده کاج می‌گویند.  
۲- شه بخرده لینگِ تو: وقتی با پای برهنه از میان علف زاران شبنم خورده عبور می‌کنیم، زخمی همراه با سوزش ایجاد می‌شود که به آن «شه بخرده لینگِ تو» می‌گویند.

آهومونا

(۱)

āhumonā! bōhārō / kuyevārōš آهومونا! بهاره کویِ وارش  
āhumonā! kōrd / rō / galōše / xonnōš آهومونا! کرد و گالشِ خونش  
āhumonā! melalōvāye / nālōš آهومونا! مه لاله‌وایِ نالش  
helāčeš / nadimō / bōmmunō / te / češ هلاچش ندیمه بَمونه ته چش

□□□

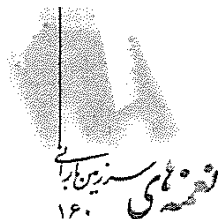
ای یسار آهووش! تو مثل باران بهاری کوه و مثل آواز چوپانان و گالش‌ها  
زیبا هستی / ای یسار آهووش! که به ناله‌ی بی‌من شبیه هستی، چشمانی به زیبایی  
چشم‌های توندیدم.

(۲)

وطن! ته خاکِ سرمه‌گیرمه شه چش  
ته وسه ککّی واری، دارمه نالش  
بی‌تو، خوره، نویته مه دتا چش  
ته ره خش چین کمه، دمه نواچش

vatōn! / te / xāke / sōrmō / girmō / še / češ  
te / vesse / kakkivāri / dārmō / nālēs  
bi / to / xurō / navinnō / me / dōtā / češ  
tōrō / xāš / čīn / kōmmō / demmō / nōvāješ

ای وطن! خاک تو را مثل سرمه به چشم‌هایم می‌کشم  
برایت مثل فاخته‌ای زار زار می‌نالم  
بی‌تو، خواب به چشمانم راه نمی‌یابد  
همیشه خاک تو را می‌بوسم و نوازشت می‌کنم



## نصرائله هومند

۱- نصرائله هومند در سال ۱۳۳۱، در یکی از روستاهای لاریجان، در شمال آمل متولد شد. دوران دبستان را در ده گذراند. پس از آن به علت بیماری پدر و گذراندن زندگی به تهران فرستاده شد و در مغازه‌ی دوزندگی یکی از بستگان، مشغول به کار شد. پس از ۵ سال از تهران به آمل آمد و خود، مغازه‌ی دوزندگی باز کرد. دوباره از سال ۱۳۵۲ در دوره‌ی شبانه به تحصیل ادامه داد و بعد از کسب مدرک دانش‌گاهی، مدت‌ها مسئول کتابخانه‌ی عمومی آمل بود.

هومند، کار قلمی را از زمان دانش‌گاه شروع کرد و از این شاعر و پژوهش‌گر پرتلاش مازندرانی آثار زیر منتشر شده است:<sup>۲</sup>

مازرونی، مجموعه شعر (۱۳۶۱)

یادداشتی کوتاه درباره‌ی آمل (۱۳۶۶)

تقویم مردمان مازندرانی (۱۳۶۶)

پژوهشی در زبان تبری (۱۳۶۸)

گاهشماری باستانی مازندران و گیلان (۱۳۷۴)

سرچمر، دل‌سو (۱۳۸۰)

گاهشماری‌های ایرانی در پاسخ فرانسوا دویلوا (۱۳۸۲)

۲- آدمی در هر جایگاهی که قرار دارد تلاش می‌کند به گونه‌ای ابراز وجود کند. یکی در سیاست و فریب مردم، یکی در اقتصاد و تهی کردن دیگران و یکی در هنر برای گفتن ناگفته‌ها و جبران کاستی‌ها و تکمیل وجود خویش و فهم و تفهیم ناشناخته‌های هستی. استمرار و کیفیت هر انگیزه‌ای بسته به

۱- آقای هومند به پرسش نخست پاسخ نداد - شرح حال او از کتاب «مشاهیر آمل»، از انتشارات

«موسسه فرهنگی هنری شمال پایدار» روایت شد.

چی خَش پا بَزومی، هیا کوکو ره  
سرو دیم بَزومی، لارات او ره  
گسفن همراه، روز هاگردمی، شو ره  
شه دل، دکاشتمی، ستاره سو ره

če / xðš / pā / bazumi / hiyā / kuku / rð  
sarōdim / bazumi / lārāte / ou / rð  
gðsfōne / hðmrāh / ruz / hākardðmi / šu / rð  
še / del / dðkāštðmi / sðtarð / su / rð

چه خوب، با هم کوه‌ها را پازدیم  
سَر و رو را با آب زلال منطقه‌ی لار شستیم  
همراه گوسفند روز را به شب رساندیم  
روشنایی ستاره را در دل‌مان جا دادیم

فراهم نمودن برنامه‌های پسندیده بوده و هستند؛ اما نهایت تلاش‌شان در تهیه‌ی برنامه‌های بومی این بوده است که یک متن رسمی (فارسی) را برگزیده و تنها افعال آن را با لحن فارسی (= تهرانی) - ساروی (با افزوده‌ی پسوند فعلی «دَمبَه») برگردانند و اگر از همان برگرداننده پرسیده شود برابر کدام قاعده‌ی زبان‌شناسی، واج «ب» به پسوند فعلی «دَمبَه» افزوده شده است باید چشم به راه پاسخ ماند/ از گروه روزنامه‌های این‌سویی به ویژه فوج روزنامه‌های خَزَری<sup>۱</sup> و یا نشریاتی که هرچندگاه چاپ و نشر می‌شوند، نشانی از ارادت، همت و تلاش و چاپ و نشر آثار و متون زبان و فرهنگ مازندرانی و حمایت از آن نیست. متأسفانه اهالی فرهنگ و ادب و هنر بومی در مازندران کمتر با هم روحیه‌ی هم‌کاری دارند؛ و با کمترین دانش بر یکدیگر خرده می‌گیرند. از این‌رو کمتر کسی دیده می‌شود تا جرأت راه‌اندازی یک نشریه‌ی ادبی و فرهنگی بومی داشته باشد - تا از این راه، اهل قلم بتوانند به سهم خویش بر تداوم و غنای زبان و فرهنگ بومی بیفزایند. از روزنامه‌های چشم بادامی هم که نباید چشم‌امیدی داشت./

در این میان از کارگزاران فرهنگی سازمان آموزش و پرورش استان مازندران، به اندازه‌ی یک رج نوشته به زبان بومی و ترویج و حمایت از فرهنگ و ادب مازندرانی اصلاً نباید انتظار داشت. برای متولیان و عالی‌جنابان این سازمان بسیار سخت و ناگوار است که بخواهند بر اساس اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی، از برای تصنیف، تالیف، چاپ، نشر و تدریس

۱- خَزَر: چشم بادامی. صفت قدیم مردمانی (احیاناً یهودیان) که در شمال و شمال شرقی دریای کاسپی‌ها (= کاسپیان! نژاده‌های ایرانی، باشندگان کوهستان کشیده و کمانی پیشخوارگر=البرز) آمیخته با تاتارها و... زندگی می‌کردند، بود. در این روزگار بنا به دلایل سیاسی و حمایت از یهودیان از نام خزر دفاع می‌شود. به دو واژه‌ی خاقان و خاخام به معنای رهبر دینی و سیاسی مغولی و عبری دقت شود. در این دو زبان همانندی‌های زیادی دیده می‌شود.

نگرش و توانایی افراد، هنرمند و یا شاعر است. و این شاعر چه بومی باشد و یا ملی، یا قاره‌یی، جایگاه وی بر پایه‌ی سلامت روان و مشعر و قوه ادراک وی سنجیده می‌شود. سرایش، نغمه‌سرایی و خوش‌نوایی از بخشش‌های آسمانی بوده و در ذات هر یک از هستی یافته به ودیعه نهاده شده است./ برخی از سرایندگان بومی به جهت مأنوس بودن به زبان نیاکان خویش، و نیز برای تقویت زبان بومی شعر می‌سرایند./ بزرگترین شاعران از میان بومی‌ترین شاعران جهان برخاسته‌اند؛ هر چند شمار فراوانی از شاعران بومی (مانند بنده) دچار گرت‌های زبانی هستند؛ مثلاً رسمی فکر می‌کنند و بومی می‌نویسند، اما نگاه و نیت‌شان «در محدوده‌ی محدود» ماندگاری زبان نیاکان‌شان است.

۳- الف: گویش مازندرانی که دنباله زبان تبری کهن (یکی از شاخه‌های شرقی زبان ایرانی) بوده است، اکنون دارای گویشورانی است که کمترین آشنایی با ریشه و بنیان این گویش ندارند. برخی از آن‌هایی که به این گویش شعر می‌سرایند با دروغ، در فن بیان و پرداخت گفتار بلکه در املاء واژه‌ها و انشاء ترکیب‌ها دچار نادرستی و کژگویی هستند. متأسفانه هرچه از زمان می‌گذرد اساس و بنیان این گویش در نزد گویشوران آن بیش از پیش درهم ریخته می‌شود. با توجه به تغییر مدام ابزار معیشتی و روابط اجتماعی و اقتصادی، گویش مازندرانی بی اندازه نابه سامان و غیربومی شده است. به گونه‌ای که از این پس باید نشان بنیان و چگونگی زبان یا گویش مازندرانی را در دفترهای (واج‌ها و واکه‌های) دکترین زبان‌شناسی جستجو کرد. از این‌رو با چنین کژ خواهی و کژ نگری نگاهداشت زبان و ادب بومی چگونه شدنی خواهد بود؟/ با اندوه باید گفت: بزرگترین رسانه‌ی استانی یعنی صدا و سیما مازندران، به سبب نداشتن کارشناسان خبره نتوانست در پیشرفت زبان و فرهنگ بومی مازندرانی کارسازی کند. هرچند کارگزاران آن همیشه خواهان



زبان و فرهنگ بومی مازندرانی گام بر دارند. این گونه تلاش، همت، لیاقت و پشتکاری و عرق بومی را باید در نزد کردها، آذری‌ها و دیگران جستجو کرد. در هیچ یک از زبان‌های بومی ایرانی، مانند بَدخْشانی، خوارزمی، سغدی، سندی، هراتی، کردی، لری، آذری، گیلکی (به جز دَریِ خراسانی) به اندازه‌ی زبان تبری کهن و گویش مازندرانی آثار ادبی و فرهنگی کهن و نو - و واژگان و نشان و پرداخت دستوری - و ترکیبات زبانی به یادگار نمانده است. اگر اغراق نشود در نزد این کمترین نویسنده، نزدیک به پانصد صفحه دستنوشته ادبی، دینی و فرهنگی و اسناد معیشتی همراه با داده‌های نجومی از سده‌های پیشین (حتی برگ‌هایی چند از پوست نوشته از دوره ساسانیان) در دست است. بی‌گمان چنین آثار و نشان‌های زبانی و فرهنگی در نزد کوه‌نشینان بیش‌تر دیده خواهد شد. - ولی با ما چه می‌شود؟ آن‌چنان در بیگانه پرستی غلتیده‌ایم که به جز غیر هیچ نمی‌بینیم. هرگز نخواستیم و نمی‌خواهیم خودمان را باور کنیم و به شناخت و دانش ملی برسیم، اما به هنگام خودستایی از کوچک‌ترین مرده ریگ سخن می‌رانیم؛ غافل از این‌که حفظ هرگونه هویت سیاسی در زمان کنونی بستگی به شناخت همگی نژادهای ایرانی، در حفظ و نگهبانی از هویت ملی (اعم از رفتارهای فرهنگی، بار علمی و دانشی، بهره‌وری‌های اقتصادی و مالی و توان رزمی و نظامی) دارد. در غفلت و از دست دادن فرصت‌ها و ذخیره‌های ملی، بسیار چیره دست و استاد هستیم.

ب: بهتر است بدانیم فرق است میان جهانی شدن ارتباطات و جهانی شدن فرهنگ، در نخستین، نگرشی ابزاری و سیاسی و اقتصادی چیرگی دارد ولی در دومی نگرشی معنوی با دورنمایی تاریخی از تجلیات روانی، روحی و فزاینده‌اندیشه‌مندی یک ملت یا ملت‌ها در طول اعصار و سده‌ها. هرچند با بالا رفتن توان علمی و تولید روز افزون ابزارهای فنی و چگونگی بهره‌مندی از آن‌ها ایجاب می‌کند که بشر زمینی در هر جا که هست با یکدیگر ارتباط معقول

۱- آرپ، اروپا=تخموروپ، تهموروپ، تهمورث، اروپاییان، مهاجران شرقی، گذرکنندگان از دو سوی دریای کاسپی‌ها، از هزاره‌ی پنجم تا هزاره‌ی سوم پیش از میلاد. در آن روزگاران، وضعیت فصول، در نوار بالاتر از ۳۵ درجه عرض شمالی (شمال آسیا و اروپا) و در اوج دوران یخرفتی بود. از این رو محیط جغرافیایی، برای انسان دانه‌کار و دام‌دار مناسب نبود.

شعر: نصرالله مومند  
۱۶۳

ب: بهتر است بدانیم فرق است میان جهانی شدن ارتباطات و جهانی شدن فرهنگ، در نخستین، نگرشی ابزاری و سیاسی و اقتصادی چیرگی دارد ولی در دومی نگرشی معنوی با دورنمایی تاریخی از تجلیات روانی، روحی و فزاینده‌اندیشه‌مندی یک ملت یا ملت‌ها در طول اعصار و سده‌ها. هرچند با بالا رفتن توان علمی و تولید روز افزون ابزارهای فنی و چگونگی بهره‌مندی از آن‌ها ایجاب می‌کند که بشر زمینی در هر جا که هست با یکدیگر ارتباط معقول



(۲)

گلِ ریحون، هداییِ ته منِ دَس  
و نه بُو تا قیامت بو، مره وَس  
منِ آشفته دل، ریحونِ و لگه  
گلِ ریحونِ سو، هسی ته مه کس

gale / r̥ɔyhun / h̥ɔd̥āii / t̥ɔ / m̥ɔne / das  
v̥ɔne / bu / t̥ā / qiyām̥ɔt / bu / m̥ɔr̥ɔ / vas  
m̥ɔne / āšoft̥ɔd̥ɔl / r̥ɔyhune / val̥g̥ɔ  
gale / r̥ɔyhune / su / hassi / t̥ɔ / me / kas

گل ریحان را توبه دستم داده‌ای  
بوی آن تا قیامت مرا بس باشد  
دل آشفته‌ام بسان برگ ریحان است  
ای روشنی گل ریحان! تو خویش و کسم هستی

شعر  
شعر: نصرالله هوسند  
۱۶۵

بودن به سادگی، صداقت و ایمان دینی است. چنین ارزش‌هایی در نزد ملل  
غربی، امری خصوصی - و عملاً دور از ذهن تلقی می‌شود.

(۱)

چراغ سو، هدایی تو، منِ دَس  
مره‌بوتی، ته ره بوشه همین وَس  
چراغ مَشْت سوره، واد کوشته  
مه جان سو بِن، جان دل کس

črāqe / su / h̥ɔd̥āii / tu / m̥ɔne / das  
m̥ɔr̥ɔ / b̥ɔwti / t̥ɔ / r̥ɔ / buš̥ɔ / h̥amin / vas  
č̥ɔrāqe / maš̥te / su / r̥ɔ / v̥ā / dakušt̥ɔ  
me / jann̥ɔ / su / ban̥ɔn / j̥āne / d̥ɔle / kas

چراغی روشن، به دست من دادی  
به من گفتی، ترا همین بس باشد  
روشنی چراغ را باد خاموش کرده است  
به جان من فروغ و روشنی بده، ای عزیز همدل من!

kahu / āsōmunā / di / bazd/ nōpār کهو آسمونا دی بزّه نیپار

gālōs / un / diyāri / sar / denō/ mārmar کالش اون دیاری، سردنه مارمار

mō / rō/ dur / hākōrdō/ te / fekrā / xiyāl م ره دور ها کرده، ت فکرآ خیال

del / piš / tajōnōā / mōn / vōne / dōnbāl دل، پیش تجنه آ، من وّنه دنبال

nōmāsare / varā / vōngā/ vā / zambō نما سر ورا، ونگا وا زمبه

šē / gom / baii / dellō/ pidā / nakōmbō ش گوم بئی دل پیدا نکمبه

kōjō/burdi/tōrō/mārmar/biyārōm کچه بوردی تره مارمار بیارم

sōvāhi/nōmasār/hōdār/byārōm صواحی نماسر، هدار بیارم

pišāpiš/tajōnō/sardenō/sōdā پیشا پیش تجنه سر دن صدا

hāybōru/hāynašu/māh/bōmo/bālā «های برو های نشو ماه بمو بالا»

darō/tōmombunō/in / dōrāzō/rāh دره تموم بونه، این دراز راه»

te/petaj/bōmomō/sahrā/bō/sahrā ته پتج بمومه صحرا به صحرا

ati/sang/o/katōk/ati/kurōrāh اتی سنگا و کتک اتی کوره راه

nā/māh/rō/badimō/na/tom/bayyō/rāh نا ماه ره بدیمه نا توم بیه راه

delādel/bazomō/del/nayō/paydā دلادل بزومه دل نیه پیدا

dāre/xāl/me/sarin/višō/me/pōnā دار خال مه سرین، ویشه مه پناه

## فریده یوسفی

۱- فریده یوسفی، متولد ۱۳۳۶، از زیراب سوادکوه، لیسانس ادبیات فارسی، دبیر بازنشسته‌ی آموزش و پرورش و مدیر انتشارات شلفین.

آثار قلمی:

۱. فرهنگ و آداب و رسوم سوادکوه

۲. جایگاه سیاسی، اجتماعی زنان شاهنامه

۳. تصحیح نسخه «شجرة الامجاد فی تاریخ میرعماد»

۲- از آنجایی که در طول سالیان متمادی ماندگاری شعر بومی در ذهن و زبان مردم ما جایگاه ویژه‌ای دارد، سرایش شعر بومی می‌تواند در نگاهداشت فرهنگ و واژگان اصیل مازندرانی تأثیر زیادی داشته باشد و از فراموشی این گویش جلوگیری کند.

۳- اهالی قلم مازندرانی باید با عزمی راسخ، برای رشد و توسعه فرهنگ مازندران تلاش کنند و با ارائه‌ی راهکارهای علمی و عملی و نشست‌های کارشناسانه و ارائه‌ی آثار مکتوب در همی زمینه‌ها به بالندگی ادبیات بومی کمک کنند.

۴- اکثر شاعران بومی سرای مازندران را می‌شناسم - چه آن‌هایی که آثارشان را در این کتاب می‌خوانیم چه نوآمدگانی که سرایش شعر مازندرانی را تجربه می‌کنند و می‌توان آن‌ها را شاعران بزرگ آینده دانست.

خوشبختانه در دهه‌ی اخیر، نگاه به شعر بومی مازندران، دگرگون شده است، با این همه کافی نیست و باید همایش‌ها و نشست‌های شاعران بومی سرای مازندران تداوم پیدا کند.